

قلب‌های بیمار و مداوای آنها

تألیف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه

ترجمه:

علی صارمی

عنوان کتاب:	قلبهای بیمار و مداوای آنها
عنوان اصلی:	أمراض القلوب وشفأؤها
نویسنده:	شیخ الاسلام ابن تیمیه
ترجمه:	علی صارمی
موضوع:	مواعظ و حکمتها
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۱	مقدمه مترجم
۵	مقدمه محقق
۹	فصل اول: بیماری‌های قلبی و درمان آنها
۱۱	بیماری جسم
۱۳	بیماری قلب
۱۴	بیماری
۱۵	قرآن شفادهنده دل‌هاست
۱۶	زکات
۱۷	صدقه
۲۰	تزکیه
۲۲	عدل
۲۳	عمل
۲۵	ظلم
۲۶	اصلاح قلب
۳۳	قلب زنده
۴۳	حیات قلب
۴۷	فصل دوم: حسد نیز از بیماری‌های قلب است

-
-
- حسد بر دو نوع است ۴۷
- اضافات و تعلیقات محقق..... ۷۹**
- بیماری‌های بدن دو دسته‌اند..... ۸۱
- منابع استفاده شده در ترجمه ۹۱**

مقدمه مترجم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أما بعد:

«فإن أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد (ﷺ) وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار».

انسان از همان روزی که پا به عرصه وجود گذاشت، در پی شناخت خود بوده و هست و خواهد بود و چون خداوند این نیاز انسان را می‌شناخت، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیله آن به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح داشت از اینرو و خداوند ادیان را برای انسان‌ها به ارمغان آورد. چرخه‌ی حیات همچنان می‌گذشت و ادیان و پیامبران الهی (علیهم‌السلام) یکی پس از دیگری می‌آمدند تا کار به جایی رسید که می‌بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین و کامل‌ترین دین ظهور می‌کرد و باید بشریت، در عبودیت به اوج کمال می‌رسید. رسیدن به اوج کمال عبودیت و بندگی نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می‌بایست زمینه‌ای برای فرود آمدن ایمان در آن باشد. ولی قلب‌های آدمیان آن روزگار به دلیل بت‌پرستی و گم‌کردن اصل خویش دچار ظلمت جهل و بی‌دینی شده و انسان‌ها دچار انحطاط و سرنگونی شدیدی از حیث روحی، روانی و اخلاقی شده بودند.

کار به جایی رسیده بود که انسان، فرزند خود را زنده به گور می‌کرد. فحشا و بی‌بند و باری به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود. اشاعه‌ی فحشا افتخار و پاک دامنی نهایت

حقارت بحساب می‌رفت، ارزش‌ها ضد ارزش و ضد ارزش‌ها قالب ارزش پیدا کرده بودند ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، دروغ، خیانت، تجاوز و غیره بعنوان ارزش‌هایی در جامعه آن روزگار نمود پیدا کرده بودند و خلاصه انحطاط پشت سر انحطاط.

در چنین اوضاع و احوالی لازم بود تا دینی آسمانی نازل می‌شد و کتابی می‌آمد و تمام این گمراهی‌ها را از بین می‌برد، طبعاً این کتاب می‌بایست نسبت به کتاب‌های دیگر آسمانی، محکم‌تر، پر محتواتر و پویاتر می‌بود.

ناگهان خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید، انسانی که بعداً تبدیل به برترین و شایسته‌ترین مخلوق خدا گردید، انسانی که از همه لحاظ به کمال رسیده بود، انسانی که حتی از پدر و مادر نیز دلسوزتر از دایه نسبت به نوزاد مهربانتر و از خود انسان به انسان نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدالله (ﷺ) نبود که به پیامبری برگزیده شد و قرآن بر او نازل گردید، دعوت شروع شد، اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوانمردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی و صدها خصال نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کردند. انسان از انحطاط و گمراهی مطلق، پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت. فطرت‌ها بیدار شد، قلب‌ها رو به پاک‌شدن حرکت کردند، دل‌ها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره‌ی ایمان است، در قلب‌ها ریشه دوانید و دوباره چراغ نور و هدایت، شعله‌ور گردید، انسان دوباره به چرخه حیات واقعی بازگشت و به سیر زندگی ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه‌هایش در کمین انسان و در صدد تغییر فطرت انسان و در صدد کاشتن تخم کفر و بی‌دینی در قلب‌ها بود.

مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه ادامه خواهد داشت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

علی صارمی

مهاباد / ۱۶ محرم ۱۴۲۵ هـ ق

مقدمه محقق

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أفضل خلق الله سيد العالمين
سیدنا محمد ﷺ الصادق الأمين صاحب السيرة العطرة والتزكية. وبعد:
ما، درصدد بیان گوش‌های از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از
تالیفات او در انواع علوم دینی مثل تفسیر و حدیث و فقه، کتابخانه‌های بزرگی
تشکیل یافته است.

این عالم کسی نیست جز شیخ الاسلام، ابن تیمیه (احمد بن عبدا لحلیم بن
عبدالسلام) که در زمان حکومت ظاهر به دنیا آمد، در آن هنگام ظاهر حکومت
مصر و شام را در اختیار داشت و ابن تیمیه دوران بچگی را در سایه حکومت ظاهر به
سر برد و زمانیکه ظاهر در پیرس فوت کرد، ابن تیمیه نوجوانی نیرومند بود.
خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند و ابن تیمیه به عالم‌بودن و
دینداری و مهارت در عقیده و فقه معروف گردید و به ریاست فقهی در منطقه‌ی
حران منصوب شد. و پدر بزرگش هم از پیشوایان و فقها بود.

علامه شمس الدین الذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که
شیخ ابن مالک می‌گوید: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ابن تیمیه (جد
ابن تیمیه) چنان رام کرده است که آهن را برای داود (علیه السلام) نرم کرده بود». ابن تیمیه
گفت که پدر بزرگم مجدالدین کمی تند خو و عصبانی بود، یک بار تعدادی از علماء
از او پیرامون مسئله‌ای سوالی کردند، پدر بزرگم به آنها گفت که برای این مسئله
شصت راه وجود دارد، سپس شروع کرد یکی پس از دیگر به ارائه‌ی آنها تا اینکه،
علمای حاضر، خسته شدند و گفتند بس است دیگر مشمار و از هوش و ذکاوت

منحصر به فرد پدر بزرگم مات و مهبوت شده بودند، جد ابن تیمیه در سال ۶۵۲ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

و از مشهورترین تألیفات وی کتاب (منتقى الأخبار) است که در این کتاب احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی را جمع آوری نموده است. و عالم یمنی، محمد بن علی الشوکانی، بر آن شرحی به نام (نیل الاوطار) نوشته است نیل الاوطار کتابی است که مکان بلند و رفیعی را در میدان علم و تدریس به خود اختصاص داده است زیرا این کتاب در خلاصه‌گویی و شیوایی در ترتیب و ارائه بحث‌ها عمق و وسعت نظر نویسنده حاوی زیبایی‌های فراوان است.

اما، پدر ابن تیمیه، شیخ شهاب الدین عبدالحلیم بن تیمیه فردی عالم، محدث و از فقهای حنبلی و صاحب درس و افتاء بود. و ایشان از منطقه‌ی حران به دمشق رفت و به تدریس در دانشگاه اموی که در آن زمان، مرکز علماء و مدرسان بزرگ بود مشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم و مدرس بتواند در آنجا مشغول تدریس بشود. درس‌های شیخ شهاب الدین از این نظر امتیاز و برتری نسبت به درس‌های دیگران داشت که ایشان بدون مقدمه چینی و از حفظ و بدون کمک گرفتن از کتاب‌ها مشغول تدریس می‌شد، و فقط بر حافظه‌اش و آنچه که به یاد داشت تکیه می‌کرد. ریاست دارالحدیث السکریه را در قضا عین به عهده گرفت و در همانجا ساکن گردید و در سال ۶۸۲ هـ ق وفات کرد.

در چنین خانواده و فضائی ابن تیمیه با تلاش و پشتکار فراوان شروع به خواندن علوم کرد. چنانکه مورخان، علما و فقهای عصرش در مورد او می‌گویند: که ایشان با وجود اینکه سن و سال کمی داشت، مثل بچه‌های دیگر مشغول بازی و سرگرمی نمی‌شد و وقتش را در اینگونه امورات به هدر نمی‌داد. ولی با این وجود، ایشان به درس خواندن و یادگیری علم مشغول بودند. همواره از زندگی مردم و جامعه آگاه بود، و به تمدن و عادات و مرام مردم کاملاً آگاه بود. و از تألیفاتش این چنین استنباط

می‌شود که ایشان دارای وسعت نظر، تفکر و اندیشه در زندگی فردی و اجتماعی بودند. هیچگاه دوری از مردم و گوشه نشینی و فقط محوشدن در علم را اختیار نکرد بلکه در بین مردم می‌زیست.

ابن تیمیه علوم زمان خود را به ترتیب خواند و توجه خاصی به زبان عربی داشت تا اینکه در علوم صرف و نحو و بلاغت به مهارت و تبحر رسید. و در این راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبویه کرد. و همراه یادگیری علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز روی آورد. و در خواندن علوم دینی به فقه، اصول، فرائض، حدیث، عقاید، فرق شناسی و تفسیر اهمیت زیادی می‌داد و فقه حنبلی را نیز از پدراننش به ارث برده بود. ابن عبدالهادی در مورد ابن تیمیه می‌گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دوست نفر می‌رسد و چندین دفعه مسند امام احمد و کتب سته را به درس خوانده است. ابن تیمیه علاقه و دلبستگی زیادی به تفسیر داشت و علم تفسیر را از همه‌ی مردم بیشتر می‌پسندید. تا جایی که بیش از ۱۰۰ کتاب در بحث تفسیر قرآن خوانده است.

تالیفات ابن تیمیه که از ۱۳۰۰ جلد می‌گذرد، به خاطر تعمق زیاد در اصول دین و علاقه‌ی وافر به تفسیر آیات قرآن، و دارا بودن اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت و خطابه و ادب و شجاعت دارای امتیازات ویژه می‌باشند.

چنان که یکی از شاگردانش به نام سراج الدین درباره‌ی او می‌گوید: «زمانی که بر اسب سوار می‌شد با نهایت دلیری و شجاعت، صفوف دشمن را می‌شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می‌نشست و به خاطر یورشهای زیادی که به دشمن می‌برد او را شکست می‌داد و در میدان جهاد در صف دشمن آنچه‌چنان فرو می‌رفت مثل کسیکه از مرگ نمی‌ترسد». ابن تیمیه در بیستم ذی القعدة سال ۷۲۸ هـ ق و پس از تحمل

مصیبت‌های زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بار زندانی شدن، چشم از جهان فرو بست و دار فانی را وداع گفت.

ابن تیمیه از بزرگان فکر و اندیشه‌ی سلفی و صاحب مدرسه‌ی تجدید و احیای توحید و ابطال عقائد و آداب و رسومات جاهلی و خلاف اسلام، می‌باشد کتابچه حاضر که یکی از تالیفات ایشان است، ارائه می‌گردد. به امید اینکه مورد قبول درگاه حق، واقع شود.

أسأل الله العون والتوفيق في خدمة العلم والإسلام

د/محمد زینهم عزب

القاهرة ۱۴۱۰هـ ق / ۱۹۸۹م

فصل اول:

بیماری‌های قلبی و درمان آنها

إن الحمد لله نستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً.

خداوند در مورد منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [البقرة: ۱۰].

«در دل‌هایشان بیماری - حسودی و کینه‌توزی با مومنان - است و خداوند بیماریشان را افزایش می‌دهد.»

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ [الحج ۵۳].

«این وسوسه‌های شیطانی - و ایجاد مشکلات در راه دعوت آسمانی توسط مخالفان برنامه‌های الهی - بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری نفاق ریشه دوانده است و آزمون کسانی کند که سنگین دل - از کفر و ضلال - سنگ‌دل هستند.»

﴿لَّيِّنَ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الأحزاب: ۶۰].

«اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند تورا بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم، آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی‌ماند - بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند».

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ [المدثر: ۳۱].

«و اهل کتاب و مومنان - درباره‌ی حقانیت این کتاب آسمانی - تردید به خود راه ندهند و کسانی که در دلشان بیماری نفاق است و کافران بگویند: خدا مثلا از بیان چنین عددی چه می‌خواسته است».

﴿قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«ای مردمان از طرف خدا برای شما اندرزی - جهت رهنمود زندگی - و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است - همچون کفر، نفاق، کینه، ستم و دشمنی - آمده است و هدایت و رحمت برای مومنان است».

﴿وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الإسراء: ۸۲].

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دل‌ها از بیماری - و رحمت بر مومنان است ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

﴿وَيُشْفِى صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ [۱۴] ﴿وَيُدْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].
 «و - با فتح و پیروزی مومنان بر کافران - سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد و کینه را از دل‌هایشان بر می‌دارد».

بیماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت و سلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می‌کند و از بین می‌برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملاً از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه‌ای باشند که چیزها را وارونه ببینند و احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ و تلخ را شیرین درک کنند. و یا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کند که وجود دارند. و در این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج و مرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسد شدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه و گوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم و مورد نیاز بدن و دوست داشتن چیزهای مضر برای بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماری‌ها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماری‌ها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. و فساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود و یا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطر عوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آن را مداوا کرد.

و همچنین با بیماری قلب، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می‌آید. و برایش شبهاتی پیش می‌آید که حق را نمی‌بیند و یا آن را وارونه می‌بیند به گونه‌ای که حق را زشت پنداشته، باطل را دوست می‌دارد اینجاست که نزد او حق، قالب باطل و باطل قالب حق را پیدا می‌کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه و وارونه درمی‌آیند. به همین خاطر است که برخی «مرض القلب» را به

تردیدها و گمان‌ها تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر مجاهد^(۱) و قتاده^(۲) از این فرموده خداوند که می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [البقرة: ۱۰].

«در دل‌هایشان مریضی است».

یعنی در دل‌هایشان شک، تردید و گمان وجود دارد و گاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«پس طمع می‌کند آنکه در دلش مریضی است».

یعنی در دلش حب زنا وجود دارد. چنانکه الخرائطی کتاب «اعتلال القلوب» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است. گرما و سرمای اندک او را از پا در می‌آورد. و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسان‌های سالم و قوی از آن برخوردار می‌باشند، برخوردار نیست.

صحت و سلامتی به وسیله‌ی عواملش حاصل می‌شود و با اضدادش از بین می‌رود و عوامل مریضی، مرض را قویتر می‌کنند ولی با مداوا بیماری از بین می‌رود. پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد فرد بیمار می‌شود و بیماری او شدت پیدا می‌کند و قوای جسمی‌اش تحلیل می‌رود تا جایی که فرد نابود می‌شود. اما اگر مداوا بشود، به تدریج بیماری او از بین می‌رود.

۱- مجاهد: مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المکی المنزومی، ۳۰ بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است. متولد سال ۲۱ هـ. ق و در حالت سجده در سال ۱۰۰ هـ. ق دافانی را وداع گفت.

۲- قتاده: قتاده بن دعامة السوسی ابوالخطاب البصری، در سال ۶۰ هـ. ق متولد شد و در سال ۱۱۷ هـ. ق دارفانی را وداع گفت. مجاهد و قتاده هردو از شاگردان برجسته‌ی عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) بودند.

بیماری قلب

این نوع بیماری در قلب و روان انسان بوجود می‌آید، مثل خشم، کینه و نفرت نسبت به دشمنی که بر تو مسلط شده است. و اینموارد، قلب را به درد می‌آورد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۗ وَيُدْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].

«خداوند سینه‌های ایمان‌داران را شفا می‌دهد و خشم و نفرت را از دل‌هایشان می‌زداید.»

پس شفایافتن ایمان‌داران با از بین رفتن دردها و رنج‌ها از قلوبشان حاصل می‌شود. مثلاً می‌گویند: خشم، غضب و نفرت فلانی شفا یافت. و یا در قصاص قاتل، اولیای مقتول شفا حاصل کردند. و یا مثال‌هایی مانند این‌ها، در اینجا شفایافتن یعنی شفایافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرتی که در درون او حاصل شده است.

همچنین تردیدها و جهالت، قلب آدمی را به درد می‌آورند. پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «هلا سألوا إذ لم يعلموا؟ فإن شفاء العي السؤال»: «چرا اگر نمی‌دانند سوال نمی‌کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت پرسیدن است». و کسی که نسبت به چیزی شک و تردید می‌کند قلبش را به درد می‌آورد و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن شیء به آرامش می‌رسد و قلبش تسکین می‌یابد به همین خاطر است به عالمی که به سوالی جواب می‌دهد و حق را به طور واضح بیان می‌کند گفته می‌شود که: «قد شفاني بالجواب»: «مرا با این جواب شفا داد». یعنی مرا به آرامش و آسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می‌شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآئیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

بیماری

باید دانست که بیماری در یک قدمی مرگ است. قلب بوسیله‌ی جهل مطلق بکلی می‌میرد، و بوسیله‌ی جهل مرکب مریض می‌شود: پس قلب را مرگی و مرضی و حیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ، حیات، مرض و شفای جسم است، یعنی قلب اگر سالم باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می‌شود و می‌میرد^(۱).

به همین خاطر هرگاه شبهات و شهوات وارد قلب بشوند بیماری آن قوت می‌یابد و هرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد و دینداری بر آن عرضه شود بیماریش کاهش پیدا کرده و رو به بهبود و سلامتی می‌آید. خداوند می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ [الحج: ۵۳].

«این وسوسه‌های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری است.»

خداوند شبهات شیطانی را مایه‌ی امتحان و آزمایش دل‌های مریض قرار داده ولی دل‌های سخت و از نوع سنگ، فوراً شبهات و وسوسه‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان و آزمایش شکست می‌خورند. خداوند می‌فرماید:

﴿لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾ [الأحزاب: ۶۰].

۱- مترجم: در این باره می‌توان به حدیثی که از پیامبر (ﷺ) روایت شده اشاره کرد، قال رسول الله ﷺ: (ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله): آگاه باشید که در بدن آدمی فقط گوشتی وجود دارد که اگر سالم شود تمام بدن سالم و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد می‌شود (متفق علیه).

«اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند».

در این آیه نیز خداوند بحث انسان‌های مریض القلب را می‌کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلوبشان نروند آنها را زیرسلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوترانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ﴾ [المدثر: ۳۱].

«یعنی کسانی‌که در دل‌هایشان بیماری نفاق است می‌گویند».

در این آیه ها قلوب انسان‌های مریض القلب مثل قلوب کافران و منافقان بیان شده که آنها دارای قلوب صحیح و سالمی مثل قلوب مؤمنین نیستند، بلکه در قلوبشان مرض شهوات، و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«که بیماردلان چشم طمع به شما می‌دوزند».

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح و سالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب میزان و اندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراوده و نزدیکی می‌کند یعنی تا مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، حتی اگر زنی با لحن و گفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می‌کند.

قرآن شفا دهنده دل‌هاست

قرآن برای تمام امراض قلب و آنچه در باطن انسان از شبهات و شهوات قرار دارد، شفا بخش است. در قرآن دلایل و بیناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر

جدا می‌کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم و تصور و درک، اختلال بوجود آورده‌اند از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می‌کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن انواع حکمت و موعظه‌ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستان‌هایی مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد. پس قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که موجب ارادات فاسد و نیت‌های پلید می‌شوند و بحدی با این امراض مبارزه می‌کند تا قلب را اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بندگی. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد و نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند^(۱).

زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد و نمو و همچنین به معنای زیاد شدن در صلاح،

۱- مترجم: در این باره خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا هُدًى وَّشِفَاءً ۗ وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ فِيْٓ ءَاذَانِهِمْ وَقُرْٰنٌ وَّهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ [فصلت: ۴۴]. «بگو قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است - ایشان را از راه‌های گمراهی و سرگستگی می‌رهاند و از بیماری‌های شک و تردید نجات می‌بخشد - و اما برای کافران، کری گوش‌های ایشان و کوری چشمشان است».

درستی و پاکی می‌باشد؛ در عربی می‌گویند: «زکا الشيء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آن چیز پاک شد. همچنانکه بدن انسان نیازمند تغذیه از غذاهای سالم است و بوسیله‌ی آنها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح نیاز دارد تا رشد نماید و در اصلاح و پاک‌سازی افزایش حاصل کند، به طور کامل پاک و منزه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می‌شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آن را با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می‌توانند تغذیه‌ی سالمی برای قلب باشند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می‌کنند و مانع رشدش می‌شوند، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نباتات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم و کود و آب داده شود تا زراعت رشد و نمو پیدا کند و اگر این موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نباتات و زراعتمان دچار خشکی و نابودی می‌گردند.

صدقه

همانطور که آب آتش را می‌نشانند و خاموش می‌کند صدقات نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقات، پاک و منزه می‌شود. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿حُدِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«ای پیامبر، بگیر از اموال آنها زکات را تا آنها را بوسیله‌ی این صدقه پاک و سالم نمایی».

و همچنین ترک کردن و دست کشیدن از گناهان وزشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان وزشتی‌ها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلاق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد و کثیف از بدن است، همانطور که بدن انسان با از دست دادن خون زائد و آلوده شاداب و سرزنده می‌شود و به آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می‌کشد و توبه می‌کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می‌کند به تدریج به خلوص نیت و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود و به آرامش، دست می‌یابد.

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَأُولَٰئِكَ فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ۗ مَا زَكَايَٰ مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾

[النور: ۲۱].

«اگر فضل و مرحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما - از گناه و معصیت - پاک نمی‌گردید.»

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَأَرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۸].

اگر به شما هم گفته شد برگردید اجازه ورود به خانه داده نشد پس برگردید این برگشتن برایتان پاک‌تر می‌باشد.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُونَ فُرُوجَهُمْ ۗ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [النور: ۳۰].

«ای پیامبر به مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویشان را - با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع - مصون دارند این برای ایشان زینده‌تر و

محترمانه‌تر است بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند آگاه‌تر است - و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد».

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾﴾ [الأعلى: ۱۴-۱۵].

«قطعاً کسی که خویشتن را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را ببرد، نماز گزارد و فروتنی کند رستگار می‌شود».

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا ﴿١٠﴾﴾ [الشمس: ۹-۱۰].

«حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد - که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن را - در میان کفر و شرک و معصیت - پنهان بدارد و بپوشاند».

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ وَيزَكِّي ﴿٣﴾﴾ [العَبَس: ۳].

«ای پیامبر تو چه می‌دانی، شاید او - از تعلیم و پرورش تو بهره گیرد - خود را پاک سازد».

﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَحْشَى ﴿١٩﴾﴾

[النازعات: ۱۸-۱۹].

«بگو آیا میل داری از آنچه که در آن هستی رها و پاک گردی و تو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی».

تزکیه در اصل به معنی رشد و نمو و جذب برکت و زیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر و بدی نیز به کار می‌رود، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را در خود جای می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶-۷].

«وای به حال مشرکان کسانی که به پاک سازی خود نمی‌پردازند».

در این جا منظور از زکات همان توحید در یکتاپرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله‌ی آن قلب پاک می‌شود.

زیرا این توحید متضمن و در برگیرنده‌ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می‌باشد و در عین حال الوهیت و پرستش خدای واحد را در قلب تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (لا اله الا الله): است که به وسیله‌ی آن قلب‌ها به پاکی و خلوص نیت می‌رسند.

تزکیه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است در سطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (عدلته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ﴾ [النجم: ۳۲] «از پاک بودن خود سخن مگوئید».

یعنی به پاک بودن خودتان خبر ندهید و مغرور نشوید و این با فرموده‌ی خداوند:

﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ [الشمس: ۹].

«حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را - با انجام طاعات و عبادات و ترک معاصی و منہیات - پاکیزه دارد و بپیراید».

هیچگونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲]^(۱).

۱- مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ وَمَا اَعْلَنْتُمْ﴾ [المتحنة: ۱] «من داناترم از خود شما به آنچه که پنهان می‌کنید و یا آشکار می‌کنید».

«او به کسی که از خدا می‌ترسد آگاه‌تر است».

از آیات فوق اینگونه استنباط می‌شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک و متقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صدد پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد نهی نکرده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۹].

مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند - وبا لاف و گزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند - بلکه تنها خداوند است کسانی را که خود می‌خواهد پاک می‌گرداند.

یعنی: خداوند هرکس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک‌بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته می‌شود که یکی از وسوسه‌های شیطانی این است که انسان خودش را پاک و متقی بداند.^(۱)

۱- مترجم: در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه و پرورش نفس کتاب‌های زیادی نوشته شده است، ولی متأسفانه در اکثر این کتاب‌ها استناد به احادیث ضعیف و حتی موضوع شده است. ما در اینجا در صدد معرفی این کتاب‌ها نیستیم، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، ولی فقط به این مسأله اشاره می‌کنیم که انسان باید در هر زمینه‌ای که مربوط به دایره‌ی اسلام باشد پیروی کردن از علما را مد نظر داشته باشد و در بازار پر از فتنه‌ی امروزی فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. و برای بحث تزکیه نیز به کتاب‌های منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح و حسن شده، مراجعه کنند.

عدل

عدل همان اعتدال و میانه‌روی است. یعنی عدالت در عمل که همان اصلاح قلب است. همچنانکه ظلم فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گناہانی که انسان انجام می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می‌کند. و ظلم در نقطه‌ی مقابل عدل قرار دارد، پس تا زمانی که عادل نباشد نمی‌تواند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا اصلاح قلب بر عدالت قائم است و فساد آن بر ظلم و بی‌عدالتی. پس هر زمان که انسان نسبت به خودش ظلم کند، ظالم است و نفسش مظلوم واقع می‌شود. و هر زمان نسبت به خودش با عدل رفتار کند عادل است و نفسش معدول علیه (مورد عدالت واقع شده) است. و این رابطه‌ی انسان با نفسش نسبت به دیگران نیز برقرار می‌شود.

عمل صالح از عدالت ذاتی سرچشمه می‌گیرد و ثمره‌ی کلیه‌ی اعمال انسان چه خیر و چه شر به خودش بر می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [البقرة: ۲۸۶]^(۱)

انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی که بکند به زیان خود کرده است.

۱- مترجم: در این باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می‌توان به این آیه اشاره کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که - با آنان - دادگری و عدالت نکنید، عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است.»

عمل

عمل، قبل از اینکه تأثیر برونی داشته باشد به درون قلب تأثیر می‌گذارد، صالح بودن عمل، رعایت عدالت در حق قلب و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶].

«هرکس کار نیک بکند به نفع خود می‌کند و هرکس کار بد بکند به زیان خود می‌کند».

و در مقابل آن، می‌فرماید:

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [الإسراء: ۷].

«اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می‌کنید».

جماعتی از سلف صالح گفته‌اند که: در انجام حسنات، نوری در قلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱].

«هرکس در گرو کارهایی است که کرده است».

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

«هر نفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است».

﴿وَذُرِّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤَخِّدُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا﴾ [الأنعام: ۷۰].

«و به آنان پند و اندرز بده هرکسی درگرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجز خدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه‌ای نیست و اگر چنین کسی هرگونه فدیة و تاوانی بپردازد از او دریافت نمی‌گردد و پذیرفته نمی‌شود، آنان درگرو اعمالی هستند که انجام داده‌اند».

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می‌شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که مریضی انحرافی در مزاج و طبیعت انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف، کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی و عملی در هیچ چیزی در دنیای مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملاً رساند.

و به همین خاطر است که گفته می‌شود: این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که در اطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می‌شود که راه سلف بهترین و برجسته‌ترین راه است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ [النساء: ۱۲۹].

«شما نمی‌توانید - از نظر محبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری کامل برقرار کنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید».

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

[الأنعام: ۱۵۲].

«وپیمانه و ترازو را تمام و کامل و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچکسی را به انجام چیزی جز به اندازه‌ی طاقت و توانش مؤظف نمی‌سازیم».

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتاب‌های آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری عبادت خداوند یکتا و عدم شرک ورزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی همین است.

پس از عبادت خدا، رعایت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امورات اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع در عمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار دارد که، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبل رحمته الله به بعضی از مردم می‌گفت: «اگر قلبت را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هرگاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد^(۱).

۱- مترجم: نقطه اوج این مبحث در این فرموده‌ی خداوند آمده است: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [۱۷۳] عمران: «آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردمان - قریشیان برای جنگ با شما دست به دست هم داده‌اند و - برضد شما گرد یکدیگر جمع شده‌اند، پس از ایشان بترسید.

اصلاح قلب

اصلاح قلب یعنی حیات و درخشش قلب. خداوند می‌فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲].

«آیا کسی که - به سبب کفر و ضلال همچون - مرده‌ای بوده است و ما او را - با اعطاء ایمان در پرتو قرآن - زنده کرده‌ایم و نور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن میان مردمان راه می‌رود، مانند کسی است که به مثل گویی، در تاریکی‌های - ظلم، کفر و ارتداد - فرو رفته است و از آن تاریکی‌ها نمی‌تواند بیرون بیاید.»

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند در جای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده و فرموده است:

﴿يُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [یس: ۷۰].

«تا افراد زنده و بیدار دل را با آن بیم دهد و بر کافران - اتمام حجت شود - فرمان عذاب مسلم گردد.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنفال: ۲۴].

«ای مؤمنان فرمان الهی را بپذیرید و دستور پیامبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کند که به شما زندگی - مادی و معنوی، دنیوی و اخروی -

ولی - چنین تهدیداتی - برایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است.»

می‌بخشد و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدایی می‌اندازد و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گرد آورده می‌شوید».

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [الروم: ۱۹].

«خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده می‌آفریند».

که خداوند مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می‌کند و در حدیث صحیح آمده است «مثل البيت الذي يذكر الله فيه والبيت الذي لا يذكر الله فيه كمثل الحي والميت»: «مثل خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می‌شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی‌شود مثل زنده و مرده است».

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که: «اجعلوا من صلاتكم في بيوتكم ولا تتخذوها قبورا»: «بعضی از نمازهایتان - منظور نمازهای نافله است - را در خانه‌هایتان بخوانید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید».

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ [الأنعام: ۳۹].

«آنان که آیات - جهانی و قرآنی - ما را تکذیب می‌دارند کرانند و لالانند و در تاریکی‌ها قرار دارند».

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده می‌فرماید:

﴿اللَّهُ نُورٌ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ [النور: ۳۵].

ترجمه: «خدا روشنگر آسمان‌ها و زمین است نور خدا به چلچراغی می ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبیبی قرار گیرد حباب درخشانی که انگار ستاره‌ی فروزان است و این چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرتک زیتون بدست آید که نه شرقی و نه غربی است انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور می شود نوری است برفراز نوری- نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده‌اند، به همین منوال هم نور تشریحی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده‌های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده‌اند».

این همان مثل نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می‌فرمایند:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُوا كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلْمَةٍ فِي بَحْرٍ لُّبِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ ۗ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ ۗ سَحَابٌ ۗ ظُلْمَتْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا ۗ وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ﴿٤٠﴾﴾ [النور: ۳۹-۴۰].

ترجمه: «کافران اعمالشان به سرابی می ماند که در بیابان بی آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که- او را بمیراند و- به حساب او برسد و سزای عمل وی را به تمام و کامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا اعمال آنان بسان تاریکیهایی در دریای عمیق موجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم امواج عظیم دیگری قرار گرفته باشد و بر فراز امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته- آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا- هر گاه دست خود را به درآورد- و بدان بنگرد، به سبب تاریکی و حشرتای بیرون و هراس دل از جای کنده‌ی درون- ممکن نیست که آن را ببیند و کسی که

خداوند نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند».

آیه اول مثل اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسدمی باشد که صاحب آن اعمال فاسد فکر می‌کند که با انجام این اعمال نفعی به او می‌رسد ولی وقتی به سراغ اعمالش می‌رود چیزی را نمی‌یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می‌رسد. آیه‌ی دوم مثل کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی‌ایمان و نادان باشد و کسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی‌بیند، زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می‌شوند و می‌بینند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَٰئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱].

«پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد - عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب خداوند - می‌افتند و بینا می‌گردند».

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا ۖ أَنَّ رَّعَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ ۖ﴾ [یوسف: ۲۴].

«زن - زلیخا - قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد».

و این برهان همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا بازداشت و جلوی قصد و اراده‌ی او را گرفت و به سبب آن خداوند پاداش کاملی را برای یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت، زیرا که یوسف (عَلَيْهِ السَّلَام) با تاثیر از ایمانش، عمل خیری - عدم نزدیکی

به زلیخا - انجام داد و از آن عمل زشت - نزدیکی با زلیخا- پرهیز نمود. خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [ابراهیم: ۱].

«قرآن را نازل کردیم بر تو تا اینکه مردمان را از تاریکی‌ها - کفر و بی‌دینی - به سوی نور - ایمان و خداپرستی - بیرون بیاوری.»

همچنین می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«خداوند متولی و عهده‌دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌کند. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوتیان - شیاطین و داعیان شر و ضلالت - متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکی‌ها می‌کشانند.»

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنَ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ [الحديد: ۲۸].

«ای کسانی که- از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتاب‌های تورات و انجیل - ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او- محمد بن عبدالله ﷺ، خاتم انبیاء، هم- ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد- یکی پاداش ایمان به عیسی عليه السلام، و دیگری پاداش ایمان به محمد عليه السلام - و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید.»

و به همین خاطر است که خداوند برای اهل ایمان دو مثل زده است:

مثل اول:

مثل آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن کف بسیاری دیده می‌شود.

مثل دوم:

مثل آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز حباب‌هایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثل اول) و سرد شدن آب (در مثل دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده باقی می‌مانند که در اینجا کف‌های روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است و آب و فلز مثل ایمان و حقیقت است که همیشه جاودانه می‌ماند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ ۗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾﴾ [الرعد: ۱۷].

ترجمه: «خداوند از (ابراهیم) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خود- برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن- در خود می‌گنجانند، و روی این سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زینت‌آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کف‌هایی همانند کف‌های آب برمی‌آورد - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند- اما کفها- بی‌سود و بیهوده بوده و هرچه زودتر- دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند.»

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات قرار داده شده است که خیلی زود از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سود مند و ماندگار می‌مانند.

خداوند در وصف منافقان می‌فرماید:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلْمَةٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرِجْعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلْمَةٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُخِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَرَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْأُوهُ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾﴾ [البقرة: ۱۷-۲۰].

ترجمه: «داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد- تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند- و آنگاه آتش دوروبر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها سازد، بگونه‌ای که چشمانشان- چیزی- نبینند. -آنان همچون- کران و لالان و کورانند و- به سوی حق و حقیقت- راه بازگشت ندارند. یا گویی داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، ودرآن، انبوه تاریکی‌ها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند. - نمی‌دانند که- خدا از هر سو دور ایشان را گرفته است - و هر وقت و هر جا بخواهد نابو دشان می‌نماید.- چنان است که گویی آذر خش آسمان می‌خواهد- نور- چشمانشان را برباید. هرگاه که - پیش پای ایشان را- روشن می‌دارد، به پیش

می‌روند. و چون - محیط - ایشان تاریک شود، بر جای خود می‌مانند و اگر خدا می‌خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می‌برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است».

در این آیات، خداوند، مثل منافقان را تشبیه به کسی کرده که می‌خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن می‌کند خداوند آن را خاموش می‌کند، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که پشت سر هم از آسمان می‌بارد و همزمان آن تاریکی ابرها و رعد و برق آنها را در بر گرفته است و نمی‌توانند راه به در برند.

در مورد این مثل‌های قرآنی و طول و تفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد. و در اینجا هدف اینست که حیات قلب و درخشش قلب به وسیله‌ی ایمان محقق می‌شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که: «اجعل القرآن ربیع قلوبنا و نور صدورنا»: «خدایا قرآن را بهار بارانی دل‌ها و نور سینه‌هایمان قرار بده» و الربیع: همان بارانی است که از آسمان می‌بارد و به وسیله‌ی آن گیاهان می‌رویند.

همچنین رسول الله (ﷺ) می‌فرماید: «ان مما ینبت الربیع ما یقتل حبطا او یلم»: «آنچه را که بهار می‌رویاند نه حیوانات را می‌کشد و نه آنها را به مرگ نزدیک می‌کند». و عرب فصلی را که در آن اولین باران می‌بارد ربیع (بهار) نامیده‌اند، به خاطر اینکه باران زیادی می‌بارد و گیاهان را می‌رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می‌آید بهار نامیده‌اند، و در آن گل‌های درختان شکوفه می‌زنند و از آنها میوه به وجود می‌آید و برگ‌های درختان می‌رویند.

قلب زنده

قلب زنده قلبی است درخشان زیرا که در آن نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد به خوبی می‌شنود و می‌بیند و می‌اندیشند. و در نقطه‌ی مقابل آن قلب مرده وجود

دارد. قلبی است تاریک، به خاطر اینکه ظلمت جهل و نادانی بر آن سیطره یافته است. نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌اندیشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمُّ بِكُمْ عُمِّيٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٧١﴾﴾ [البقرة: ۱۷۱].

«مثل کسانی که کفر ورزیده‌اند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان و کوراند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند».

و:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمِنْهُمْ مَّن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىٰ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [يونس: ۴۲-۴۳].

«گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می‌دهند - هنگامی که قرآن می‌خوانی یا آیه‌های تازه‌ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. اما گویی هیچ نمی‌شنوند و کردند - آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هرچند نفهمند. و گروهی از آنان به تو می‌نگرند - و در باره‌ی تو می‌اندیشند و دلایل آشکار نبوت را درک می‌کنند و به حقانیت اسلام پی می‌برند، اما انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی‌بینند - آیا تو می‌توانی نابینایان را راهنمود کنی هرچند نبینند - و فاقد بصیرت هم باشند».

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَدِّلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾﴾ [الأنعام: ۲۵].

«برخی از آنان - به هنگام تلاوت قرآن - به تو گوش فرا می‌دهند ولی - نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن بدین سبب ایشان را ازفایده‌ی عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که - ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان کری قرار داده‌ایم - تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگر آنان همه‌ی دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: این‌ها - که تو بر ما می - خوانی - جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست».

این آیات، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است، نمی‌اندیشند و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ گونه تفکر و تعقلی نمی‌کند و گوش‌هایشان حق را نمی‌شنوند و حقیقت را درک نمی‌کنند.

اینان به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می‌فرماید:

﴿قُلُوبُنَا فِي أَكْثَرِ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ [فصلت: ۵].

«می‌گویند دل‌هایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی - که یگانه‌پرستی است - در میان پوشش‌هایی قرار گرفته است - و آنچه می‌گویی بدان نمی‌رسد - و در گوش‌هایمان سنگینی است - و کلام تو را نمی‌شنوند - و میان ما و تو پرده‌ی ستبر و مانع بزرگی است - که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آیم».

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد، بیان می‌کنند، جسم‌شان زنده است می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگی‌شان مانند زندگی حیوانات است، زیرا که مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند، می‌شنوند، می‌خورند، می‌نوشند و و به مسایل جنبی و شهوانی خود می‌پردازند، درحالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَثَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً﴾
[البقرة: ۱۷۱].

«مثل کسانی که کفر ورزیدند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند».

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می‌کند، جز سر و صدا چیز دیگری نمی‌شنوند، همچنان که خداوند در وصفشان می‌فرماید:

﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴].

«آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان - چنانکه باید - می‌شنوند یا می‌فهمند - نه آنان تفکرو تعقل ندارند - ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر از آنان».

و:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ
هُم أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«ما بسیاری از آدمیان را آفریده و - در جهان - پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و قیامت است - این بدان خاطر است که - آنان دل‌هایی دارند که بدانها - آیات رهنمود به کمالات را - نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدانها - نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را - نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدانها - مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را - نمی‌شنوند اینان - چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی‌جویند و منفعت‌ها و مضرت‌های خود را از هم تشخیص نمی‌دهند - همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند - چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر

نمی‌گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند - اینان واقعا بی‌خبر - از صلاح دنیا و آخرت خود - هستند».

بعضی از مفسران در مورد این نوع آیات و آیات مشابه، مانند:

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ﴾ [یونس: ۱۲].

«هنگامی که به انسان ناراحتی و بلایی می‌رسد - که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند - چه به پهلو خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد - برای رفع مشکل - ما را به کمک می‌خواند اما هنگامی که ناراحتی و بلایی را - که در مقابل آن درمانده بود - از او به دور داشتیم آنچنان راه - سابق - خود را در پیش می‌گیرد - و خدا را باز هم فراموش می‌کند - که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است بفریاد نخوانده است - و اصلاً ضرر و زیانی متوجه او نبوده و بلایی بدو دست نداده است».

که در آنها خداوند عیوب و نقص‌های انسان‌ها را بیان کرده و مورد مذمت و سرزنش قرار داده می‌گویند: این آیات، در مورد کافران نازل شده و منظور از انسان در این آیات همان انسان‌های کافر می‌باشند، پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می‌شنود خیالش راحت شده، و می‌گوید: خطاب این نوع آیات، شامل انسان مسلمان نمی‌شود و این سرزنش‌ها و وعیدها و عذاب‌ها برای مسلمانان نیست، بلکه این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و مشرکان هند و امثال آنها به صدق پیدا می‌کند. باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشت‌ها، برداشت‌های دقیق قرآنی نبوده و هم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که مسلمان هستند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان، پیوسته میان مسلمانان بوده‌اند که جای آنها در طبقات پائین و خطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان ممکن است با وجود اینکه

ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر همراه ایمانش قاطی شده باشد، همچنانکه پیامبر (ﷺ) در حدیثی متفق علیه می‌فرماید: «أربع من كن فيه كان منافقا خالصا ومن كانت فيه خصلة منهم كانت من النفاق حتى يدعها: إذا حدث كذب وإذا أئتمن خان وإذا عهد غدر وإذا خاصم فجر»؛ چهار خصلت چنین است که در هرکس باشند آن شخص منافق، خالص است و هرکس که در او یکی از آنها باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد مگر اینکه آن را ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه اگر حرف بزند دروغ می‌گوید، اگر امانتی نزد وی گذاشته شود خیانت می‌کند، اگر عهد و پیمانی ببندد، خلاف‌ورزی می‌کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می‌گوید».

پیامبر (ﷺ) در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هرکس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث صحیح آمده که پیامبر (ﷺ) به ابوذر^(۱) گفت: «إنك امرؤ فيك جاهلية»؛ «در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد» در حالیکه ابوذر (رضی الله عنه) از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خداپرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری می‌فرمایند: «أربع في أمي من أمر الجاهيلة: الفخر بالأحساب والطعن في الأنساب والنياحة والاستسقاء بالنجوم»؛ چهار چیز در امت من از خصلتها و اخلاق جاهلیتند: فخرکردن به آبا و اجداد، طعنه‌زدن و تمسخر به نسب، مرثیه‌نمایی و نوحه‌خوانی بر میت، پیشگویی کردن در مورد طلب باران از ستاره‌گان».

۱- ابوذر الغفاری - جندب بن جنادة - یکی از اولین کسانی است که به پیامبر ایمان آورد، در علم، زهد، جهاد، صداقت گفتار و اخلاص سرآمد بود، انس بن مالک و زید بن وهب از شاگردان مشهور او بودند. در سال ۳۲ هـ. ق دارفانی را وداع گفت.

در حدیث صحیح دیگری می‌فرمایند: «التبعن سنن من كان قبلکم حذو القذة بالقذة، حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه» قالوا: الیهود والنصارى؟ قال: «فمن؟»: «شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته‌اند، شما هم وارد آن می‌شوید صحابه (رضی الله عنہم) گفتند: هدف‌تان یهودیان و مسیحیان است؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: پس چه کسی است؟!»

و باز در حدیثی صحیح می‌فرمایند: «لتأخذن أمتی ما أخذت الأمم قبلها شبرا بشبر وذراعا بذراع» قالوا: فارس والروم؟ قال: «ومن الناس إلا هؤلاء؟»: «امت من دنبال امت‌های قبل از خودشان وجب به وجب و ذراع به ذراع می‌رود - یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می‌کند - صحابه (رضی الله عنہم) گفتند: دنبال سنت فارس و روم؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مگر غیر از آنها کسانی دیگر وجود دارند؟».

ابن ابی ملیکه^(۱) گفت: که حدود ۳۰ نفر از صحابه‌ی رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند. و از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: «القلوب أربعة: قلب أجرد فیه سراج یزهر، فذلك قلب المؤمن، وقلب أغلف، فذلك قلب الکافر وقلب منکوس، فذلك قلب المنافق وقلب فیه مادتان: مادة تمدد، فذاک قلب الکافر اجرد فیه سراج یزهر لاهولاء؟ من النفاق حتی یدعها: اذا حدث کذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و الإیمان

۱- عبدالله بن ابی ملیکه - اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان القریشی التیمی - به ابو محمد مالکی مشهور بود، در زمان خلافت عبدالله بن زبیر قاضی و مؤذن بود. در سال ۱۱۷هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

ومادة تمدد النفاق، فأولئك قوم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا»: قلوب مردم بر چهار نوع می‌باشند:

۱- قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می‌درخشد - چراغ ایمان - و آن قلب مؤمن است.

۲- قلبی که در غلاف قرار دارد و نور علم و ایمان به او نمی‌رسد و آن قلب کافر است.

۳- قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است.

۴- قلبی که همزمان دو نوع ماده و عنصر در آن وجود دارد: ماده و عنصر ایمان، ماده و عنصر نفاق، که در این نوع قلب‌ها، اعمال صالح و ناصالح باهم مخلوط شده‌اند.

پس نتیجه می‌گیریم که هر انسان مسلمانی می‌تواند از مدح و ستایش خداوند نسبت به ایمان و از مذمت و ملامت خداوند نسبت به کفر، سود و بهره ببرد بعضی در مورد این فرموده‌ی خداوند که:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶]. «خدایا ما را به راه راست هدایت

فرما».

بعضی می‌گویند: مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده‌ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد چیست؟ دسته‌ای جواب می‌دهند و می‌گویند: در این آیه منظور این است که خدایا ما را به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می‌گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر طریق هدایت ملزم گردان و یا در هدایت ما بیفزا.

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به آنچه خداوند امر فرموده و ترک کردن آنچه که نهی کرده است می‌باشد. انسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری

محمد ﷺ) و حقانیت قرآن - بصورت کلی و اجمالی - بنماید بازهم نیازمند است که اعمالی انجام دهد که به وسیله‌ی آن بتواند منفعت‌ها را شناسایی بکند و از مضرات بپرهیزد و همچنین او امر و نواهی قرآن و حدیث را بشناسد، و گاهی در این راه انسان نمی‌تواند تمام اهداف و مقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برحه نیاز زیادی به در خواست هدایت به راه راست از خدا و ثابت بودن بر آن دارد. طبعاً هدایت به راه راست نیاز به شناخت تفصیلی آنچه پیامبر ﷺ آورده یعنی قرآن دارد و شناخت کلی نسبت به او امر قرآنی مستلزم عمل به آنها است آنگونه که پیامبر ﷺ عمل کرده است. از مجرد دانستن حق و حقیقت، هدایت حاصل نمی‌شود مثلاً در صلح حدیبیه - در حالی که اکثر مسلمانان آن را دشوار و نادرست می‌پنداشتند - خداوند خطاب به رسول الله فرمود:

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكَ وَبِهِدْيِكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾﴾ [الفتح: ۱-۲].

«ما برای تو فتوح آشکار را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست هدایت فرماید».

و در مورد موسی و هارون (علیهما السلام) می‌فرماید:

﴿وَعَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١٧٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٧٨﴾﴾ [الصافات: ۱۱۷-۱۱۸].

«و به آندو کتاب روشن‌گر - تورات - عطا کردیم و آندو را به راه راست هدایت کردیم».

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد ﷺ پیامبر خدا و قرآن، کتاب الهی است ولی با وجود این در بعضی از موارد باهمدیگر اختلاف نظر دارند. پس

اگر همه‌ی آنها به هدایت درستی که راه راست را در آنچه که اختلاف دارند نشان دهد قدم می‌گذاشتند، اختلاف هایشان به پایان می‌رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته‌اند دست می‌کشیدند و به آنچه به آنها امر شده، عمل می‌کردند و از آنچه نهی شده‌اند دست برمی‌داشتند. ولی اینطور نیست پس همه‌برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستند که خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین در خواستشان است که در نمازها می‌گویند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ آنها با وجود اینکه می‌دانستند که دائماً نیازمند و محتاج درگاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره براین دعا مداومت داشتند تا اینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند. سهل بن عبدالله التستری (رحمته) می‌گوید: هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی وجود ندارد خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود. و این معنای سخن کسی است که می‌گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان. کسی که می‌گوید: خدایا در هدایت ما بیفز، منظورش همان مفهومی است که قبل از این در مورد آن بحث کردیم، و کلیه‌ی هدایات چه در گذشته، حال یا آینده تحت اراده‌ی خداوند، بوده و هست. پس انسان باید بر حسب علمی که خداوند برای او فرستاده عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده شامل حال خود بگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعا می‌باشند. به همین خاطر خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پربرکت و آنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جست و جوی آنست. برایش حاصل می‌شود. و حرکت در مسیر دلدادگی به خداوند و رسیدن به کمال معنوی در گرو هدایت حق تعالی و استقامت انسان در این سیر صعودی است.

حیات قلب

باید دانست آنطور که برخی می‌پندارند که حیات عبات است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته‌اند: یعنی علم و قدرتش، صحیح نیست بلکه حیات وصفی است قائم با موصوف. و شرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست. پس هر زنده‌ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خودش است. و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد زنده است.

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می‌شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری بکند؛ پس اگر قلب زنده باشد مانع کارهای زشت و ناپسندی می‌شود که آن را فاسد می‌گرداند. چنانکه رسول الله (ﷺ) فرمود: «الحیاء من الإیمان»: «حیاء از ایمان است». و همچنین می‌فرماید: «الحیاء والعی شعبتان من الإیمان، والبذاء والبیان شعبتان من النفاق»: «حیاء و کم‌حرفی دو جزء از ایمانند و ناسزاگفتن و پرحرفی دو جزء از نفاق هستند».

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه را که موجب اذیتش می‌شود از خود دفع می‌کند درحالی‌که انسان مرده هیچ حرکتی ندارد و نمی‌تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی‌بهره از رطوبت زندگی است. پس قلبی که از کار افتاده و ناتوان است و در مقابل طراوت زندگی خشک شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری بر آن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز و خرم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می‌شود- پس زشتی‌ها بر قلب زنده تاثیر می‌گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده و بی‌حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود، قدرت و اراده جلوگیری انجام زشتی‌ها را

دارد. حتی قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم می‌تواند زنده بماند و زوال روح از جسد نشانه‌ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ﴾
[البقرة: ۱۵۴].

«و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید بلکه آنان زنده‌اند».

و باز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتًا بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ [آل عمران: ۱۶۹].

«و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مشمار بلکه آنان زنده‌اند».

با وجد اینکه آنها مرده‌اند و شامل آیاتی چون ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل

عمران: ۱۸۵] «هرکسی مزه مرگ را می‌چشد». و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

«ای محمد ﷺ) تو هم می‌میری و آنها هم می‌میرند». و ﴿وَهُوَ الَّذِي

أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ [الحج: ۶۶]. «خدا کسی است که شما را

زندگی بخشیده است و بعد شما را می‌میراند و سپس شما را زنده می‌گرداند».

پس مرگ طبیعی، بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن

حیات کلی از روح و بدن است اختلاف دارد. چنانکه خواب نیز نوعی مرگ و وفات

گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ یعنی مرگ بمعنای جدایی

روح از بدن و مرگ بمعنی خواب، حیات وجود دارد. در یکی حیات معنوی و در

دیگری حیات حقیقی نهفته است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيم_Sِكِ الْتِي

قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [الزمر: ۴۲].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها بر می‌گیرد، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می‌دارد و ارواح دیگری را- که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن- باز می‌گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است».

بنابراین زمانی که پیامبر (ﷺ) از خواب بیدار می‌شد چنین می‌گفت: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور»: «حمد و ستایش مر خدائی را که بعد از آنکه ما را میرانده دوباره زنده کرد و به سوی او باز می‌گردیم».

و در حدیثی می‌فرماید: «الحمد لله الذي رد روجي وعافاني في جسدي واذن لي بذكره وفضلني على كثير ممن خلق تفضيلاً»: «حمد و ستایش مر خدائی را که روحم را دوباره بازگردانید و جسمم را سلامتی بخشید و اجازه‌ی ذکر و یادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش فضیلت و برتری داد».

و چون بر بستر خواب آرام می‌گرفت می‌گفت: «اللَّهُمَّ أنت خلقت نفسي وأنت توفها لك مماتها ومحيها إن أمسكتها فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين»: «پروردگارا! تو مرا خلق کرده‌ای و مرا می‌میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن و اگر آن را باز فرستادی از آن به آنچه که بندگان صالحت را محافظت می‌کنی محافظت فرما» و می‌گفت: «بسمك اللَّهُمَّ أَموت وأحيا»: «به نام تو ای پروردگارا! می‌میرم و زنده می‌شوم».

فصل دوم:

حسد نیز از بیماری‌های قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمت‌هایی که شامل حال وی شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام باخبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن حسن حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

حسد بر دو نوع است

۱- ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می‌باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می‌آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی و اذیت می‌گردد و این به صورت بیماری در قلبش می‌ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می‌گردد. هرچند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی‌رود بلکه مانند بیماری است که با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به

نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این نهایت بد بختی و زیانکاری است.

۲- حاسدبرتری محسود را بر خود، ناپسند می‌داند و دوست دارد بدون آنکه از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه^(۱) نیز می‌گویند.

پیامبر (ﷺ) خدا، در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت شده آن را حسد نامیده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها ورجل آتاه الله مالا وسلطه على هلكته في الحق»: «حسد جز در این دو چیز جایز نیست: ۱- مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می‌کند و به مردم علم می‌آموزد. ۲- و مردی که خدا به او مال و ثروتی داده است و او را بر آن مسلط کرده تا آن را در راه حق مصرف نماید».

روایت عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) چنین است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل والنهار ورجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه في الحق آناء الليل والنهار»: «۱- مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز مشغول خواندن و عمل کردن به آن است. ۲- و مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز مشغول بخشیدن آن در راه حق است».

پس این نوع حسد که در آن بدون اینکه زوال نعمتی را از کسی دیگر آرزو بکند. آن را برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری (رحمته) از ابوهریره (رضی الله عنه)^(۱) روایت می‌کند که پیامبر (ﷺ) فرمود: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه الليل والنهار فسمعه رجل

۱- مترجم: همچنانکه قبلا شرح داده شده است.

فقال: يا ليتني أوتيت مثل ما أوتي هذا فعملت فيه مثل ما يعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو يهلكه في الحق فقال رجل: يا ليتني أوتيت مثل ما أوتي هذا فعملت فيه مثل ما يعمل هذا»: «حسودی در غیر این دو چیز درست نیست: مردی که خداوند به او قرآن داده است او شب و روز مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‌شنود و می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مثل او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آن را در راه حق صرف می‌کند، شخص دیگری می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطامی کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم».

پس پیامبر (ﷺ) حسد را فقط در این دو مورد، جائز می‌دانست، و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده‌اند. که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکنند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: که نقطه‌ی آغازین این دوست‌داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد و رنج نموده. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس و نیاز به آن پیدا نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه‌ی این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی‌توان در نظر گرفت. اما اگر کسی دوست

۱- ابوهیره، عبدالرحمن بن صخر الدوسی الیمانی است، که احادیث زیادی را از پیامبر (ﷺ) و امام ابوبکر (رضی الله عنه) و امام عمر (رضی الله عنه) روایت کرده است. سعید بن المسیب و بشیر بن نهیک هم از ابوهیره احادیث زیادی را روایت کرده‌اند، ابوهیره (رضی الله عنه) از همه‌ی اصحاب بیشتر احادیث از پیامبر (ﷺ) روایت کرده است. در سال ۵۸ هـ ق از دنیا چشم فرو بست.

داشته باشد که خداوند بدون آنکه درِ رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیازی است نسبت به نعمتی و آن را از خدایش درخواست کرده است. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد امتحان و آزمایش می‌شوند و خداوند نیز می‌خواهد که انسان نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه و زشت نخست را. و این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته‌اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی رقابت می‌کنند و هر دو قصد پیروزی دارند، و می‌خواهند که مقرب درگاه الهی باشند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می‌باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۲۲﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿۲۳﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿۲۴﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَحْمُورٍ ﴿۲۵﴾ خِتْمُهُمْ مِسْكَ ﴿۲۶﴾ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿۲۷﴾﴾ [المطففين: ۲۲-۲۶].

ترجمه: «بی گمان نیکان در میان انواع نعمت‌های فراوان بهشت بسر خواهند برد، بر تخت‌های مجلل تکیه می‌زنند و - به زیبایی‌ها و نعمت‌های بسیار آنجا می‌نگرند، خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید، به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سربسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه‌دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب و سایر نعمت‌های دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

در این آیه خداوند به سبقت‌گیرندگان و شتابندگان می‌فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمت‌های ابدی بهشت باهم مسابقه دهید نه برای بدست آوردن دنیای فانی و این مفهوم، موافق، حدیث پیامبر (ﷺ) می‌باشد که در آن از حسادت کردن

نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی داده و آن شخص نیز به آن علم عمل می‌کند و آن را به دیگران یاد می‌دهد و دوم اینکه خداوند به کسی ثروتی داده و آن شخص نیز آن مال را در راه خدا انفاق می‌کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می‌کند و نه به دیگران یاد می‌دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کند ارزش حسودی را ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین کسی که ولایت و سرپرستی به او واگذار می‌شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می‌کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می‌کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می‌نماید، دارای درجه‌ی بزرگ و رفیعی است و مانند مثل مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می‌برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند حسودی نمی‌برد، به همین خاطر است که پیامبر (ﷺ) بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسودی نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی‌ای بسر می‌برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می‌کند و یا علمی دارد که به مردم یاد می‌دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی بشوند و اگر آنها نیز در راه اشاعه‌ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز فزونی می‌یابد. همچنین پیامبر (ﷺ) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج‌کننده را در احادیث حسودی نیاورد زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، به قدر انفاق و علم‌آموزی سودمند نیستند.

حسدورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می‌افتد نه به وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره، بنابراین پیامبر (ﷺ) نیز به خاطر همین، حسد را

نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد، چون این دو شخص همیشه در میان مردم دارای قدر و منزلت زیادی می‌باشند. همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می‌شوند. عالم به مردم غذای روح و روان می‌دهد و صاحب مال مردم را غذای جسم می‌دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْمَانًا يُوجِّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۷۶﴾﴾ [النحل: ۷۵-۷۶].

ترجمه: «خداوند برده‌ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن- انسان - باایمانی- را مثل می‌زند که به اوروزی حلال و پاکیزه‌ای داده است و او پنهانی و آشکارا از آن می‌بخشد و خرج می‌کند آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست- که ما را بنده‌ی خود کرد نه بنده‌ی بندگان خود- و بلکه بیشتر آنان- فرق حق و باطل را- نمی‌دانند. و خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و برانجام چیزی توانائی ندارد و سربراصاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستند نفعی نخواهد داشت، آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که- کارکن، نان آوروسرپا خیر و برکت است و مرتباً دیگران را - به عدل و داد می‌خواند و در جاده‌ی صاف و راست قرار دارد».

مثال اول: خداوند در این مثال ذات پاک و مقدس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته‌اند مقایسه می‌کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده‌ی کسی دیگر باشد و قادر بر انجام

هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال و ثروت عطا کرده و او نیز از این مال و ثروت در راه خدا انفاق می‌کند، برابر است. پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطور شبیه مخلوق عاجز و ناتوان می‌باشد که قدرت انجام هیچ نفع و ضرری را ندارد، چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرارداد؟ اصلاً چنین چیزی محال و غیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال نفس پاک و مقدّسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده‌اند مقایسه می‌کند، شریکان و بتانی که نمی‌توانند حرف بزنند و تفکر کنند، آیا کسی که لال است و نمی‌تواند تعقل و تفکر کند و قادر به انجام هیچ کاری نیست و بال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی‌تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مثل کسی است که انسان عالم و عادل است و به راه راست و عدل دعوت می‌کند و خودش نیز به راه راست استوار است. پس چه رسد که چنین بنده‌ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و برپادارنده‌ی راه راست است، شریک بکنند. خداوند می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«خداوند- با نشان دادن جهان هستی بگونه‌ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً- گواهی می‌دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او- در کارهای آفریدگان خود- دادگری می‌کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند جز او معبودی نیست که هم توانا و هم حکیم است.»

﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶].

«بی‌گمان خدای من بر راه راست قرارداد.»

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.
 بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده‌ی عباس (رضی الله عنه) را بزرگ و محترم می‌شمردند، زیرا در آن خانواده عبدالله (رضی الله عنه) بن عباس وجود داشت که به مردم قرآن و حدیث یاد می‌داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‌داد مردم نیز آنها را گرامی می‌داشتند.

همچنین وقتی معاویه (رضی الله عنه) مردم را می‌دید که از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) در مورد مناسک حج سؤال می‌پرسند و او به آنها پاسخ می‌دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت شده که عمر (رضی الله عنه) با ابوبکر (رضی الله عنه) در بدست آوردن خیر و نیکی مسابقه می‌داد. چنانکه در روایتی که از عمر (رضی الله عنه) نقل شده است ایشان می‌گوید: «امرنا رسول الله (ﷺ) ان نتصدق فوافق ذلك ما لا عندي فقلت اليوم اسبق أبا بكر ان سبقته يوما قال فجننت بنصف مالي قال فقال لي رسول الله (ﷺ) ما ابقيت لاهلك قلت مثله واتي ابوبكر (رضی الله عنه) بكل ما عنده فقال له رسول الله (ﷺ) ما ابقيت لاهلك قال: ابقيت لهم الله ورسوله فقلت لا اسابقك الى شيء ابدا».

ترجمه: «پیامبر (ﷺ) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم با خود گفتم که امروز اگر از ابوبکر (رضی الله عنه) پیشی نگیرم او جلو می‌افتد. نصف مال و ثروتم را با خودم نزد پیامبر (ﷺ) بردم. پیامبر (ﷺ) فرمود: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای، گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته‌ام. در آن لحظه ابوبکر (رضی الله عنه) آمد و تمام مالش را آورده بود، پیامبر (ﷺ) به او گفت: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای، ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: خدا ورسولش را برای آنها باقی

گذاشته‌ام. گفتم: ای ابوبکر (رضی الله عنه) من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست».

آنچه را که عمر (رضی الله عنه) انجام داد نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه‌ی صحیح بود، ولی ابوبکر (رضی الله عنه) همیشه نسبت به عمر (رضی الله عنه) برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی (علیه السلام)، نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است: «بکی لما تجاوزه النبي (ﷺ) فقیل له: مایبکیک؟ فقال: ابکی لان غلاما بعث بعدي یدخل الجنة من امته اکثر ممن یدخلها من امتي» (زمانی که پیامبر (ﷺ) از کنار موسی (علیه السلام) گذشت، موسی (علیه السلام) به گریه افتاد، گفتند: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می‌شوند از تعداد امتیان من وارد بهشت می‌شوند بیشتراند» (متفق علیه).

در میان صحابه‌ی رسول خدا (ﷺ) اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن الجراح (رضی الله عنه) و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن پاک بودند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابو عبیده (رضی الله عنه) شایستگی امانت‌دار بودن امت را از طرف پیامبر (ﷺ) بدست آورد و پیامبر (ﷺ) او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی‌بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانت‌داری می‌کند، مقدم‌تر است. حتی چنین شخصی نسبت به زنان و فرزندان مردم امین شناخته می‌شود. اگر کسی امین بر چیزی مقرر شود که از خیانت او در امان نباشند مانند: دادن گوسفند به دست گرگ است.

در حدیثی که امام احمد از انس بن مالک^(۱) (رضی الله عنه) روایت کرده، آمده است که انس (رضی الله عنه) گفت: کنا یوما جلوسا عند رسول الله (ﷺ) فقال: «یطلع علیکم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة» قال فطلع رجل من الانصار ينظف لحيته من وضوء، قد علق نعليه في يده الشمال فسلم فلما كان الغد قال النبي (ﷺ) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علي مثل حاله، فلما كان اليوم الثالث قال النبي (ﷺ) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علي مثل حاله».

ترجمه: «روزی نزد پیامبر نشسته بودیم، فرمودند: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می‌آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضوئی که گرفته بود خشک می‌کرد و کفش‌هایش را به دست چپ گرفته بود، جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز نیز باز پیامبر (ﷺ) سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با حال و وضع روز قبل آمد. روز سوم نیز پیامبر چنین گفت و باز همان مرد آمد. هنگامی که پیامبر (ﷺ) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص (رضی الله عنه) دنبال آن مرد براه افتاد و بعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رسیدم و گفتم: من با پدرم بحثم شده است و سوگند خورده‌ام تا سه روز نزدش نروم، اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه‌روز در خانه‌اش بودم. در این مدت عمل بخصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شب‌ها زمانی که لباس درمی‌آورد و می‌خواست ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می‌خوابید. عبدالله می‌گفت: از آن مرد جز شکر و سپاس خدا چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به او گفتم ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ‌گونه

۱- انس بن مالک بن النضر ابوحمزه الانصاری المدنی، مدت زیادی را با پیامبر ﷺ زندگی کرد و خادمشان بود. احادیث زیادی را از پیامبر ﷺ حفظ کرد. در سال ۹۳هـ ق از دنیا رخت بر بست.

مشکلی ندارم، بلکه از پیامبر (ﷺ) شنیدم که سه بار گفت: اکنون مردی از اهل بهشت از آن راه می‌آید و هرسه دفعه تو از آن راه آمدی خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم که چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای. تا من نیز آنها را انجام دهم، ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی، پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر (ﷺ)، در حق تو بگویند بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث این مسأله شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هرکس توان آن را ندارد. منظور عبدالله بن عمرو (رضی الله عنه) این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار داده، در مورد آنها فرمود:

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«و در درون خود احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند هرچند که خود سخت نیازمند باشند».

مفسران می‌گویند: انصار در دل‌هایشان هیچگونه احساس حسد و غبطه‌ای نسبت به آنچه که از مال فیء^(۱) به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران تقسیم می‌کردند، با وجود این در بین اوس و خزرج که دو

۱- مترجم: مال فیء، مالی است که بدون جنگ در جهاد از کافران به دست می‌آید.

قبیله مسلمان در مدینه بودند، غبطه به همدیگر وجود داشت و آنها در دینداری، با همدیگر رقابت می‌کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل کاری را انجام داده که به باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر (ﷺ) شده است، آنها نیز فوراً مبادرت به انجام آن کار می‌کردند تا از این فضل و برتری بی‌نصیب نباشند. البته این مسئله، مسابقه‌ای برای رسیدن و تقرب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه‌ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلبی زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶].

«مسابقه‌دهندگان باید برای بدست آوردن این- چنین شراب و سایر نعمت‌های دیگر بهشت- با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

اما حسد مذموم و مکروه را خداوند حرام می‌داند و در مورد حسادت یهود می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در درونشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان- به جانب کفر و به حال سابقی که داشتید- بازگردانند با اینکه حقایق برایشان روشن گشته است».

یهودیان مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه‌ای که داشتند آرزو می‌کردند زیرا آنها نسبت به این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند خداوند می‌فرماید:

﴿أُمَّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَزَّيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ ۗ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾﴾ [النساء: ۵۴-۵۵].

«آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود - با برانگیختن محمد (ﷺ) - به مردم - عرب - داده است. ما که به آل ابراهیم - ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است - کتاب آسمانی و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. ولی جمعی از آنان که - ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند - به کتاب آسمانی ایمان آوردند و جمعی دیگر از آن روی گردان و بازدارنده بودند و آتش فروزان و زبانه‌کشان جهنم برای چنین افرادی بس است.»

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿٤﴾ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾﴾ [الفلق].

«بگو به خداوندگار سپیده‌دم پناه می‌برم، از شر هر آنچه که خداوند آفریده است، و از شر شب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد - و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد - و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد.»

مفسران می‌گویند که این سوره بخاطر حسودی کردن یهودیان و سحر کردن لیبید ابن‌الاعصم یهودی نسبت به پیامبر نازل شده است.

شخص حسود نسبت به نعمتی که خداوند به کسی دیگر داده، ناراحت و غمگین می‌شود، ظالم و سرکش، و دچار معصیت و نافرمانی خداوند شده است و با این کار مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که نسبت به وی حسودی شده، مظلوم است و باید بر اذیت حسود صبر داشته باشد و از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۗ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملاً برایشان روشن گشته است، پس گذشت نمائید و چشم پوشی کنید تا خدا فرمانش را می‌دهد - که در برابرشان چه کار کنید».

خداوند یوسف را بوسیله‌ی حسادت برادرانش نسبت به او امتحان و آزمایش کرد زمانی که برادرانش گفتند:

﴿يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَخَنُ عُسْبَةً إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [يوسف: ۸].

یوسف و برادرش - بن یامین که از یک مادر بودند - در پیش پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم - واز آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم - مسلماً پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی است. آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسودی کردند بنابراین، یعقوب (علیه السلام) به یوسف گفت:

﴿قَالَ يَبْنَئِي لَا تَقْضُصْ رُغْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [يوسف: ۵].

خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن - چرا که مایه حسد آنان می‌شود و شیطان ایشان را بر آن می‌دارد - که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه‌سازی کنند. بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

پس آنها به سبب خوی بد و تصمیم‌شان نسبت به قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می‌رفتند و باعث شدند که یوسف برده‌ی کفار شود در حق یوسف ظلم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. سپس یوسف دوباره بوسیله‌ی زنی که او را به فساد دعوت می‌کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات از این شیطان به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید، یوسف در این جریان هم به سبب حسادت آن زن نسبت به زیبایی‌اش مظلوم و مورد ستم واقع شد. این کینه توزان به سبب کینه‌ای که نسبت به یوسف داشتند باعث شدند که او را در چاه بیندازند سپس به صورت برده‌ای اسیر و بی‌اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی و سپس به زندان انداختند و این آزمایش اخیر از همه مهمتر بود یوسف در آن بزرگترین و سخت‌ترین مصائب و رنج‌ها را کشید، و با اختیار کامل صبر جمیل را برگزید و به سبب تقوایی که داشت تحمل کرد و در مقابل معصیت صبر را پیشه ساخت. برخلاف صبر در مقابل ظلم‌هایی که بر او رفته بود زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. و صبر بر معصیت از صبر بر مصیبت افضل است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

[یوسف: ۹۰].

بیگمان هرکس از خدا بترسد و- در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها - شکیبایی و استقامت ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.

انسان مؤمن باید این چنین بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می‌اندازند یا از سرزمینش بیرون می‌کنند، باید بر ایمانش استوار بماند و طرف دوم را انتخاب نماید یعنی راه

صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان ترجیح دادند و پیوسته مورد آزار و اذیت واقع می‌شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه‌های مختلف مورد، آزار و اذیت قرار داده شد ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتی آنحضرت بیش از یوسف (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مورد آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد یا زنا کند یا به زندان افکنده می‌شود ولی از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و اصحابش (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ) خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می‌شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن راحت‌تر است، البته مشرکان، پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و طایفه بنی هاشم را مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی و محاصره و تحریم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب دایره‌ی فشارشان بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تنگتر گردید. و وقتی که از بیعت انصار با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در عقبه‌ی اول و دوم پی بردند در صد برآمدند تا از مهاجرت مسلمانان به مدینه بگیرند و به همین دلیل پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و اصحابش را محاصره کردند و حتی تصمیم به قتل رسول الله گرفتند. هیچکس نمی‌توانست هجرت کند مگر اینکه بطور پنهانی این کار را می‌کرد. تنها عمر بن خطاب (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) بود که با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه‌ی مشرکان عزم سفر کرد و هجرتش را به مدینه آغاز نمود. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، پنهانی هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند درمکه ماندند و به زندان افکنده شدند.

مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود، یعنی آنها به اختیار خود اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان دچار اذیت و آزار شدند ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، در اثر تقدیری بود که خداوند برای او نوشته بود. همچنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ﴾ [یوسف: ۲۴].

«زن - زلیخا - قصد مروده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مروده با زلیخا را کرده بود اگر برهانی از خداوند را نمی‌دید».

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید دست باز داشت. و بدینصورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، چندان اجباری نبود بلکه از جانب خدا مجبور شد و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. محبوب شدن نزد پدر نیز به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قله‌ی عبودیت است وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر را پیشه سازد و تحمل نماید، پاداش می‌دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده‌اش رنج‌ها را به اختیار خود با جان و مال بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمًا وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰلِحٌ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ﴾ [التوبة: ۱۲۰].

«چرا که هیچ تشنگی و گرسنگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و گامی به جلو بر نمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبرد نمی‌زنند - و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی‌گیرند - مگر اینکه به واسطه‌ی این اعمال کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود و بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را از به هدر نمی‌دهد».

حسادت، یکی از بیماری‌های مهم است، مرضی عام و فراگیر تعداد کمی از مردم از آن نجات پیدا کرده‌اند. معروف است می‌گویند: هیچکس از حسادت بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند آن را آشکار می‌کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می‌دارد. به حسن بصری (رحمته) گفتند: آیا مؤمن حسد می‌ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف (علیه السلام) و برادرانش را از یاد برده‌ای؟ حسد در دل انسان رخنه می‌کند و تا زمانی که به مرحله‌ی عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی‌شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری حسد بورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی اثر آن را ازدل بزدايد و آن را برای خود زشت پندارد.

در جامعه‌ی اسلامی بر مسلمانان است که ریشه‌های حسد و بغض را بخشکانند. و با کسی که حسد می‌ورزد همکاری ننمایند. بلکه جا نب کسی را بگیرند که با او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را که او برگردن دوم ما دارد رعایت نکرده‌ایم. نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی باهم شریک هستند، چون هریک از آنها می‌خواهد هرچه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید. و در امور دنیا نیز بین شرکاء، بر سرپست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می‌دهد. زیرا هرکدام از آنها خواهان سهم بیشتری می‌شوند تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین حسادت نسبت به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می‌گیرند، روی می‌دهد. مانند حسادت برادران یوسف (علیه السلام) نسبت به وی. و حسادت قایل نسبت به برادرش هابیل، چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قایل را نپذیرفت و قایل بخاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می‌ورزید، و حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان نیز از همین قبیل است. معروف

است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از؛ آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم (علیه السلام) و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که: «ثلاث لا ینجو منهن احد: الحسد، الظن والطیرة وساحدثکم بما یخرج من ذلك، اذا حسدت فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض» «از سه چیز هیچکس نجات پیدا نمی‌کند - و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد - که عبارتند از: حسد، گمان بد، طیره (فال)» و اکنون به شماره‌های مبارزه با آنها را می‌گوییم: اگر حسد ورزیدی، عصبانی مشو. اگر نسبت به چیزی ظن و گمان پیدا کردی مبادرت به آن مکن، اگر در مورد کاری احساس فال بدکردی آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا^(۱) این حدیث را از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت کرده است. در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابو داود) از پیامبر روایت شده است که: «دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهي الخالقة لا اقول تحلق الشعر ولكن تحلق الدین»: «بیماری‌های امت‌های پیشین در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و این‌ها تراشنده و از بین برده‌اند، نمی‌گویم که موها را می‌تراشند بلکه این‌ها دین انسان را می‌تراشند».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه به خیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است: «وأي داء اکبر من البخل» «و چه بیماری‌هائی از بخل و خسیسی بزرگتر است؟». پس باید این‌ها را درد و بیماری دانست. در حدیث دیگری

۱- او، عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس الاموی، ابوبکر بن ابی الدنیا است. کتاب‌ها و نوشته‌های زیادی دارد و فرزندان خلفاء زمانش را درس می‌داد. در سال ۲۸۰ هـ ق فوت کرد.

پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «اعوذ بك من المنكرات الاخلاق والاهواء والادواء»: «پروردگارا از اخلاق و هواها و بیماری‌های زشت به تو پناه می‌برم». خداوند در مورد رسول اللہ (ﷺ) می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ٤].

«ای پیامبر تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی».

ابن عباس (رضی الله عنه) و ابن عیینة^(۱) و احمد بن حنبل می‌فرمایند که: مراد از ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ یعنی دین عظیم و بزرگ. در روایتی دیگر از ابن عباس (رضی الله عنه) آمده که ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ یعنی: دین اسلام. ام المومنین عایشه (رضی الله عنها) می‌فرماید که اخلاق پیامبر (ﷺ) قرآنی بود. حسن بصری^(۲) (رضی الله عنه) می‌گوید: اخلاق و آداب قرآنی همان خلق عظیم است.

هوا و هوس بیماری‌هایی هستند که گاهی در انسان بوجود می‌آیند و گاهی از بین می‌روند ولی (الداء) همان مرض و بیماری است که قلب را بدرد می‌آورد و فاسد می‌کند. در حدیث قبلی، حسد درکنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود فضل خدا را بر کسی غیر از خودش دوست ندارد و به تدریج حسودیش به بغض و کینه و دشمنی تبدیل می‌شود. شخص حسود دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد بخاطر همین است که خود

۱- او، سفیان بن عیینة (رضی الله عنه) بن ابی عمران میمون الیهلالی ابومحمد الکوفی الاعور است. امام شافعی (رضی الله عنه)، ابن معین، ابن راهویه و الفلاس از او احادیث زیادی را روایت کرده‌اند. در سال ۱۹۸ هـ ق فوت کرد

۲- حسن بن ابی الحسن یسار البصری، ابو سعید، آزادکننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود. در سال ۱۱۱ هـ ق از جهان رخت فرو بست.

حسود دست به کار می‌شود تا او را دچار ضرر و زیان بکند. چنانکه قرآن در مورد کسانی که قبل از ما بودند، می‌فرماید:

﴿مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ﴾ [البجائیة: ۱۷].

«بعد از آنکه علم و آگاهی - از حقیقت دین و احکام آن - پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جوینی و عداوت و حسادت میان خود اختلاف ورزیدند».

اختلاف‌شان به علت علم و جهل‌شان نبود بلکه آنها حق را می‌شناختند، ولی بعضی از آنها بر بغضی دیگر به سبب حسادت، دست‌درازی می‌کردند. در روایتی متفق - علیه از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت شده که پیامبر فرمود: «لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخوانا. ولا يحل لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام»: «نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و از همدیگر جدا نشوید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و با یکدیگر برادروار زندگی بکنید. برای انسان مسلمان، روا نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه بکند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره‌اش را برگرداند. بهترین آن دو نفر کسی است که ابتدا سلام کند».

در حدیث متفق علیه دیگری که از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت شده پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «والذي نفسي بيده لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه»: «سوگند به کسیکه جان من در دست اوست هیچ کدام از شما تا آنچه راکه برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشد ایمانش کامل نمی‌شود». خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُمْسِيَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿۷۲﴾ وَلَئِنْ أَصَبَكُمْ فَضُلٌّ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَّمْ

تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾
 [النساء: ۷۲-۷۳].

«در میان شما گروهی هستند که- منافقند و خویشان را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و- سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ باز می‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید- طعنه زنان- می‌گویند: برستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و- در جنگ- شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد- و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد- درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و- از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت- بسی بهره می‌بردیم.»

این درنگ‌کنندگان و پشت‌کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانان نمی‌پسندیدند، بلکه اگر مصیبتی به مؤمنان می‌رسید آنها خوشحال می‌شدند و اگر نعمتی به مؤمنان دست می‌داد ناراحت می‌شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می‌رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمت‌های دنیوی را می‌کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته‌ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آن ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر (ﷺ) و روز قیامت ایمان می‌داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمت‌هایی که به آنها می‌رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان دارن می‌رسد ناراحت می‌شدند. هرکس که شاد نکند او را آنچه را که مؤمنان را شاد می‌کند و ناراحت نکند او را آنچه که مؤمنان را ناراحت می‌کند، از جمله‌ی مؤمنان محسوب نمی‌شود. در حدیث متفق علیه دیگری که از عامر الشبعی (رضی الله عنه) روایت شده، عامر می‌گوید: شنیدم نعمان بن بشیر (رضی الله عنه) در حال ایراد خطبه، می‌گفت: سمعت رسول الله يقول: «مثل المؤمنین في توأدهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل

الجسد الواحد اذا اشتكى منه شيء تداعي له سائر الجسد بالحمي والسهر»: «شنیدم که پیامبر (ﷺ) می‌گفت: مؤمنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید سایر اعضای جسم همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو می‌خوانند».

در حدیث متفق علیه دیگری که از ابو موسی الاشعری (رضی الله عنه) روایت شده، پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا وشبك بين اصابعه»: «مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره‌ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می‌دارد. و در این هنگام پیامبر (ﷺ) انگشتان دو دستش را در بین همدیگر فرو برد» آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هردوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة كما تطفئ الماء النار»: «حسادت، حسنات و نیکی‌ها را از بین می‌برد، همچنانکه آتش، هیزم را می‌سوزاند و صدقه‌دادن، گناهان را پاک می‌کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می‌کند».

شخص بخیل و حریص، نعمت‌ها را از نفسش دریغ می‌کند و شخص حسود نسبت به نعمت‌های الهی که به دیگران داده شده ناراحت می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«و کسانی که از بخل و حسد، نفس خود را مصون و محفوظ بدارند ایشان قطعاً رستگارند».

در حدیثی متفق علیه پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «ایاکم والشح فانه اهلك من كان قبلكم امرهم بالبخل فبخلوا وامرهم بالظلم فظلموا وامرهم بالقطيعة

فقطعوا!»: «از آزمندی جداً پرهیز کنید زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، نابود کرد، آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه‌ی خویشاوندی وا داشت.»

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) در هنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می‌کرد: «اللهم قني شح نفسي»: «پروردگارا مرا از بخیلی و آزمندی نفسم پاک گردان»، مردی پرسید، چرا این دعا را زیاد تکرار می‌کنی، گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دواند، به ظلم و سرکشی و قطع صله‌ی رحم و مراودت با مردان منتهی می‌شود.

(فصل): بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می‌شوند تا نفس نسبت به چیزهایی که برای او مفید است بغض و کینه داشته و چیزهایی را که برای او ضرر دارد دوست داشته باشد، به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است. شهوت و شهرت نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می‌شوند نفس هر چه را که برایش ضرر داشته باشد، دوست بدارد و نسبت به هر چیزی که برایش نفع داشته باشد، غضبناک شود. عشق بیماری‌ای است، نفسانی و هر زمان که قوی شود باعث بیمار شدن جسم نیز می‌شود.

وسوسه نیز یکی دیگر از بیماری‌های قلب است که باعث می‌شود انسان نتواند بر تصمیماتش قاطع و پابرجا بایستد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری تغییر فطرت می‌دهد و در تشخیص خوب و بد دچار اشتباه می‌گردد، خوب را بد و بد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می‌پندارد و همچون کسی است که از لحاظ جسمی بیمار شده و هر چیزی را که برای بدنش ضرر دارد دوست می‌دارد. طوری که چیزی اگر از او دریغ شود ناراحت می‌شود و اگر به او داده شود باز هم رو به افزایش می‌نهد. مانند کسیکه عاشق است. دیدن، لمس کردن معشوقه و شنیدن

صدای او باعث رنجش او می‌شود و او را منحرف می‌کند. حتی باتصور معشوقه اش، شهوت رانی می‌کند و بیماریش را تسکین ولی افزایش می‌دهد. در حدیثی آمده است: «إن الله یحیی عبده المؤمن الدنيا کما یحیی أحدکم مریضه الطعام والشراب»: «خداوند بنده‌ی مؤمنش را از دنیا پرستی برحذر می‌دارد همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می‌دارید». در مناجات موسی (علیه السلام) که امام احمد (رحمه الله) آن را در مسندش در باب زهد از وهب بن جریر^(۱) روایت کرده آمده است: «خداوند می‌فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، منع کرده‌ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از چراگاههای مهلک باز می‌دارد. و من بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور کرده‌ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از استبل خراب دور می‌کند. و این بدان‌خاطر نیست که من نمی‌توانم دنیا را به آنها بدهم، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و بزرگواری من بطور کامل دریافت نکنند. و اگر نه، دنیا پرستی مانع آن می‌شود، وهوا وهوس، دنیا پرستی را افزایش می‌دهد و شفای بیمار در نابودی مرض است که با زوال صفات نکوهیده از قلب، بهبودی می‌یابد».

در مورد انگیزه‌ی عشق دو رأی وجود دارد: دسته‌ای می‌گویند: سرچشمه‌ی عشق‌ورزی اراده و نیت است و این سخن مشهور است. گروه دیگری می‌گوید: سرچشمه‌ی عشق‌ورزی، تصورات و وهم پردازی است، بگونه‌ای که معشوق در ذهن عاشق، بمراتب بهتر از آنچه که هست تجلی پیدا می‌کند. این گروه می‌گویند: نباید خداوند را عاشق یا معشوق توصیف کرد. گروه اول، خدا را به معشوق بودن

۱- او وهب بن جریر بن حازم الازدی ابوالعباس البصری است. از پدرش وشعبه وحماد بن زید احادیث روایت کرده است. در سال ۲۰۷ هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

توصیف می‌کنند. در روایتی که از عبدالواحد بن زید^(۱) نقل شده که خداوند می‌فرماید: «لا يزال عبدي يتقرب إلي، يعشقني وأعشقه»: (پیوسته بنده به سوی من نزدیک می‌شود. با من عشق می‌ورزد، من نیز به او عشق می‌ورزم)، این سخن را بعضی از صوفیان است که جمهور علماء آنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را شایسته‌ی خداوند نمی‌دانند، زیرا عشق بیانگر محبتی افراطی است در مورد کسی و این محبت دارای ظرفیت محدودی می‌باشد. بر خلاف محبت به الله که متعادل و نامحدود است. به همین خاطر می‌گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می‌باشد. لفظ عشق غالباً از نظر عرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلاق می‌شود و شامل محبت کردن به خانواده و صاحب پست و مقام و انبیا و صالحین نمی‌شود. کلمه عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره. حتی محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود بقدری که باعث روا داشتن ظلم به همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد، جایز نیست. مثلاً "تن دادن به خواسته‌های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می‌کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و . . . این است حال عشق حلال، پس عشق به زن بیگانه و پسر بچه‌ی زیبا که حرام است، انسان را دچار چه فسادهایی خواهد کرد؟! باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفسد بیشماری

۱- عبدالواحد بن زیاد العبیدی نام دارد. در سال ۱۷۰هـ ق فوت کرده است.

این روایت در هیچ یک از مصادر معتبر حدیثی روایت نشده، و آثار موضوع و ساختگی بودن بر آن واضح است.

نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می‌برد و عقل و جسم را نابود می‌گرداند چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«ای همسران پیامبر صدایتان را نرم و نازک نکنید - با ادا و اطوار سخن مگویید - که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند».

کسی که در قلبش بیماری شهوت باشد و از نگاه به چهره‌های زیبا متلذذ بشود، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند، بیماری‌اش عود پیدا می‌نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی‌آید. بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر دستش کوتاه باشد که نهایتاً ناامیدی، به تدریج از میزان عشق و محبتش می‌کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد و عفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این شخص به خاطر تقوایی که برای خدا اتخاذ کرده پاداش داده می‌شود. چنانکه در حدیثی روایت شده که: «إِنَّ مَنْ عَشَقَ فَعَفَّ وَصَبَرَ ثُمَّ مَاتَ كَانُ شَهِيدًا»^(۱): «هرکس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبر نمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است». البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس به صورت مرفوع روایت کرده و حدیث صحیحی نیست. ولی این مسئله روشن و واضح است که چون کسی که از محرّمات چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام بپرهیزد و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجر نشود، و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر بکند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می‌رود و نزد خداوند، مستحق پاداش زیادی می‌شود. چنانکه ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّهُوَ مَنْ يَتَّقِي وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ

۱- علمای حدیث در مورد موضوع و ساختگی بودن این حدیث اتفاق دارند. (نگا: سلسله الأحادیث الضعيفة والموضوعة، شیخ آلبنی ۱/ ۵۸۷، حدیث: ۴۰۹).

الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۰﴾ [یوسف: ۹۰]. «بیگمان هرکس تقوی پیشه کند و - در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها - شکیبایی و استقامت. ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماری‌های قلب، صدق پیدا می‌کند. اگر نفس انسان تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتی و خشم خدای شود و او نفسش را به خاطر ترس از خدا از آن کار منع بکند، مشمول بشارتی می‌شود که در این آیه بیان شده است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾ [النازعات: ۴۰-۴۱].

«و اما آن کسی که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوا و هوس باز داشته باشد قطعاً بهشت جایگاه او است».

نفس اگر چیزی را دوست بدارد، انساند سعی می‌کند آن را بدست آورد، حتی دست به انجام بعضی کارها می‌زند تا زمینه‌ی حصول آن را فراهم بکند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه‌ای را در دل داشته باشد و آنها را به دایره‌ی عمل درآورد گناهکار می‌شود، مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می‌کند و در حق او دشمنی روا می‌دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطر او حرامی را انجام می‌دهد یا واجبی را ترک می‌کند. و چیزهایی را بخاطر مشابهت با او دوست می‌دارد، چنانکه کسی گفته است:

أحب لحبها السودان حتى أحب لها سود الكلاب

یعنی: بخاطر دوستی او تمام سیاه پوستان و حتی، سگان سیاه را دوست می‌دارم. شاعر بخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، بخاطر معشوقه‌اش حتی جنس سیاه سگ‌ها را نیز دوست دارد! این‌ها بیماری‌های قلب هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می‌گیرند. از خداوند خواستاریم تا

قلب‌هایمان را از هر دردی شفا دهد نیز از منکرات و اخلاقیات زشت و ناپسند به او پناه می‌بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خداست و این فطرتی است که خداوند بندگان را بر آن خلق کرده است، همچنانکه پیامبر ﷺ می‌فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه أو یمجسانه، کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء:» «هر انسانی بر فطرت خداشناسی متولد می‌شود. ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند، همانطور که بچه‌ی حیوان به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً دچار نقص عضو می‌گردد». ابوهیره (رضی الله عنه) بعد از روایت این حدیث گفت: [اگر دوست دارید این آیه را بخوانید:

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰].

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد - آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی‌دینی و از استرویی به کجرویی کشاند-» (متفق علیه).

خداوند بندگان را بر اساس محبت و عبادت و یگانگی خود آفریده است. اگر فطرت وجودی انسان آزاد گذاشته شود تا رشد بیابد، خواهیم دید که خدا را می‌شناسد و محبت خدا در دلش جای دارد. ولی متأسفانه فطرت‌های پاک بخاطر رشد در فضاها‌ی ناپاک و ناخالص، حالت اصلی خود را از دست می‌دهد و به یهودیان و انصار و... گرایش پیدا میکند. البته اگر بخواهد، دوباره به همان فطرت اصیل خود می‌رسد.

پیامبران علیهم‌السلام برای تغییر و تحول فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده‌اند بلکه برای تثبیت ایمان‌ها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل‌شان مبعوث شده‌اند.

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی‌شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود. یقیناً وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه‌ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود. بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوند حفظ نمود:

﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾﴾

[یوسف: ۲۴].

«ما این چنین کردیم - و در حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم - تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود.»

اما زن عزیز- زلیخا- و زنان قومش مشرک بودند، به همین دلیل دچار عشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان گرفتار این نوع عشق‌های کاذب می‌گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد، در اینگونه موارد، دو چیز مانع از این می‌شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی طعم و لذت بیشتری دارد. و محبت خدا در دل، بر سایر محبت‌ها پیروز می‌شود.

دوم: ترس از خداوند. زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می‌گیرد. هرکس که مسأله‌ای را دوست داشته باشد - از روی عشق یا به غیرعشق - سپس نسبت به مسئله‌ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید این محبت نسبت به مسأله‌ی دوم، او را از ابراز محبت نسبت به مسأله‌ی اول باز می‌دارد و یا به دلیل ترس از حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت دست می‌کشد.

با بررسی مواردیاد شده به این نتیجه می‌رسیم که هر وقت خداوند در دل بنده از هرکسی دیگر دوست داشتنی‌تر باشد و بنده از خدا، بیشتر از هر چیز دیگری بترسد،

در دل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می‌گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش کاهش می‌یابد، پس هر زمان انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته انجام دهد و از گناهان دست بکشد، حبش به خدا و ترسش از وی افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند، صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند است و بیماری و درد به وسیله‌ی عوامل ضدآن از بین می‌رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می‌دهد. برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد. صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحیدکامل، حاصل می‌شود و با دوام توحید و یکتاپرستی پابرجا می‌ماند. ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و پایداری و سلامت قلب به همین سه مورد بستگی دارد که در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت است که فرمود: «إن كل آدب يجب أن تؤتي مأدبته وأن مأدبة الله هي القرآن»: «هر مهماندار دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است».

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله‌ای مهم و جدی است که باید انسان مسلمان به آن توجه داشته باشد. هرکس از خداوند طلب آمرزش گناهانش را بکند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش را می‌پذیرد و بجای گناه و معصیت در نامه اعمالش نیکی‌ها را ثبت می‌نماید^(۱). و باید پاره‌ای از اذکار و او را دمسنون را روزانه و هنگام خواب، بخواند

۱- مترجم: یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده‌ی خداوند است: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن

و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند، دیری نمی‌گذرد تأییدات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می‌شود. و بر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است. و جمله‌ی: «لا حول و لا قوة إلا بالله» را ورد زبان سازد. یعنی از دست هیچ تلاش و توانی کاری ساخته نیست مگر به کمک الله. با گفتن این ورد بارهای سنگین، سبک می‌گردد و ترس و وحشت از بین می‌رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می‌شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می‌کنم قبول نمی‌شود یا خدایا! من اینهمه دعا می‌کنم، و تو قبول نمی‌کنی، زیرا یکی از عوامل مهم در عدم اجابت دعا، عجله کردن برای پذیرفتن دعا است. و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتی پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است. و هیچکس حتی انبیاء نیز به انجام و نتیجه‌ی خیر دست نیافته‌اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی که خالق جهانیان است و حمد و ممت لایق اوست به دلیل نعمتی - اسلام و سنت رسول الله ﷺ - که به بندگانش ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در مقابل نعمت‌های ظاهری - سلامتی جسم و چرخه‌ی طبیعی حیات - و باطنی - ایمان و خداپرستی - کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد. و درود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ برآل و اصحابش بر زنان پاکش که مادران مؤمنان می‌باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴿التحریم: ۸﴾ «ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید و توبه‌ی خالصانه ای کنید، تا پروردگار گناهانتان را محو نماید و نابود سازد. و شما را به باغ‌های بهشتی داخل گرداند که از زیر آن رودبارها جاری است».

اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد ﷺ و علی آله و صحبه و سلم
در فصل‌های گذشته اشاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است
و فسادش در ظلم، خداوند عادل است و مخلوقاتش را مکلف به انجام و برقراری
عدالت کرده است. صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی و اعتدال اعضاء و
جوارح نهفته و انحرافات و کجی‌های حاصل شده در اعضاء بدن، باعث نقص
جسم می‌شوند. استقامت و صلابت قلب نیز در گرو ایمان و عمل صالح است و با
نبود آنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می‌شود. خداوند در چند جای قرآن در مورد
بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده است، و در احادیث نبوی نیز به این
مسئله اشارات زیادی شده است. خداوند در مورد منافقین می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [البقرة: ۱۰].

«در دل‌هایشان بیماری - حسودی و کینه‌توزی با مؤمنان - است و خداوند - نیز
با یاری‌دادن و پیروز گرداندن حق - بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد».

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ﴾ [المائدة: ۵۲].

«می‌بینی کسانی که بیماری - ضعف، شک و نفاق - به دل دارند - در دوستی
و یاری با یهودیان و مسیحیان - بر یکدیگر سبقت می‌گیرند».

﴿وَيُكْشِفُ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَيُدْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].

«تا خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد - و بر دل‌های زخمی ایشان مرهم
نهد و درد دیرینه‌ی اذیت و آزار کفار را از درون آنان بزدايد».

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷].

«از سوی پروردگارتان برای شما اندرز - جهت رهنمود زندگی - و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است - همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت - آمده است».

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الإسراء: ۸۲].

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دل‌ها از بیماری نادانی و گمراهی و پاک‌سازی درون‌ها از کثافات هوا و هوس و تنگ چشمی - و رحمت مؤمنان است».

﴿قُلْ هُوَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [فصلت: ۴۴].

«بگو: قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است».

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«صدرا نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند».

﴿لَّيِّن لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لِنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶۰].

«اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه - شایعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و - باعث اضطراب - مؤمنان و تزلزل دین ایشان - می‌گردند از کار خود دست نکشند تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم».

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَاغْرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲].

«و - بیاد آورید - زمانی را که منافقن و آنان که در دل هایشان بیماری - نفاق - بود می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند».

پیامبر (ﷺ) می فرماید: «هلا سألوا إذا لم يعلموا فإن شفاء العی السوال»: «چرا اگر نمی دانند سؤال نمی کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت سؤال کردن است».

در این حدیث پیامبر (ﷺ)، یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤال کردن را سبب شفای آن نامیده است. مثلاً شخصی از استاد خود مساله‌ای را می پرسد. و پس از دریافت جواب می گوید: «الآن شفیتنی یا أستاذ»: «شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم». در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) روایت شده است که فرمود: «إن أحدا لا يزال بخیر ما اتقى الله وإذا شك في تفسير شيء سأل رجلا فشفاه»: «یعنی انسان همواره بر خیر بسر می برد که تقوای الهی داشته باشد، و اگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤال بکند تا تشفی حاصل نماید».

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان و شفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن، لال شدن، کرشدن و کورشدن قلب و یا زنده بودن، شنیدن، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ایمان در آن جای دارد زنده است، حقایق را با چشم دل می بیند، می شنود و در مورد آنها به تفکر می نشیند و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی بیند، نمی شنود و در مورد آنها به تفکر نمی نشیند.

بیماری‌های بدن دو دسته‌اند

نوع اول: مختل شدن بدن بوسیله‌ی حساسیت‌ها و عواطف.

نوع دوم: مختل شدن بدن از حرکت طبیعی و اعمال ظاهری. هر دو نوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتی بدن می شوند، همانطور که با صحت و سلامتی آنها

احساس لذت و شادابی حاصل می‌شود. و خداوند بندگان را در مورد این نعمت‌ها بازخواست خواهد کرد، چنانکه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لِنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [النکات: ۸].

«در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد».

یعنی از شکرکردن و سپاسگزاری در مقابل این نعمت‌ها پرسیده می‌شوید. تندرستی، احساس، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجویی بهینه از نعمت‌ها را فراهم می‌کند. پس لطف بردن و همچنین رنج کشیدن نتیجه‌ی بودن یا نبودن موارد یاد شده است. همواره درد ورنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد ورنج، با چیزی تسکین می‌یابد ولی پس از مدتی و با از بین رفتن عامل تسکین زا، دوباره عود می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولانی است تا بیماری به کلی ریشه‌کن شود.

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است: و طبعاً بیماری قلب و مداوای آن بزرگ‌تر و سخت‌تر از بیماری جسمی و مداوای آن است. گاهی بیماری قلب از شبها و گمان‌ها سر چشمه می‌گیرد. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند».

و الخرائطی در کتاب «اعتلال القلوب بالأهواء» می‌نویسد: در قلب‌های منافقان مرض فساد عقیده و اراده وجود دارد و در قلب‌های مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَيُثَبِّفُ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيُدْهَبُ عَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۴-۱۵].

«و خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد و کینه‌ها را از دل‌هایشان برمی‌دارد».

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می‌شود که درد و رنج بیرون بشود. مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد چقدر رنج می‌برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد رنجش برطرف نخواهد شد. قلب انسان نیز عیناً همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند و در مورد آن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی و هدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید، به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار شده است. بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها معتاد شد، به عنوان مثال به خوردن خاک و گل معتاد شد، متحمل رنج فراوان می‌شود چون هم خوردن این‌ها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آنها احساس درد و رنج می‌کند! لذا لازم است که او خود را مداوا بکند تا اشتهایش تعدیل بشود. همین‌طور است مساله‌ی قلب که اگر شیفته‌ی چیزی شد که برایش نفعی را دربر نداشت، مانند: عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت، و با نرسیدن به این معشوق‌ها، احساس عدم موفقیت و سرافکنندگی و شکست می‌کند و در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می‌شود. از اینرو لازم است که قلب، مداوا بشود تا سلامتی طبیعی خود را بازیابد.

بغض و کینه‌ی حسود نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده) داده نیز مثل بغض و کینه‌ی شخص بیمار است که مزاج و سلیقه‌اش نسبت به آب و غذا تغییر کرده است و اگر کسی دیگر در حضور وی آب و غذا بخورد نگران می‌شود. حسود نیز توانایی دیدن نعمت‌های الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی خارج از حد اعتدال باشد، مثل شهوت و نفرت می‌شوند که از اعتدال بیرون بشوند و کوربودن و لال‌بودن قلب نسبت به دیدن

حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد، مثل کوربودن و لال‌بودن جسم از دیدن امور دنیایی و سخن‌گفتن درباره‌ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد می‌باشد. همانطور که نا بینا بر باز یافتن بینائی خود، احساس شادی و سرور زیادی کند، قلب نیز با بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق، بی‌نهایت شاداب میگردد. زیرا باز شدن چشم‌های ظاهری با باز شدن چشم دل، قابل مقایسه نیست، و مقایسه‌ی ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [الاسراء: ۸۲].

«ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دل‌ها از انواع بیماری - و رحمت مؤمنان - به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پر خیر و برکت خداوند - است. ولی برستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقیناً مومنان بر آن اعتماد می‌کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می‌نمایند. همانطور که جسم به وسیله‌ی مختل شدن قوای طبیعی، بیمار و ناتوان می‌شود، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار میگردد چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ [الفصص: ۵۰].

«چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که از هوا و هوس خود پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا - بدان شده - باشد».

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الروم: ۲۹].

«بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند».

همچنانکه جسم انسان اگر هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش دادن به قول پزشک انجام دهد از حالت صحت و سلامتی خود بیرون می‌آید، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون می‌شود و دچار بیماری می‌شود. همچنانکه اگر انسان بیماری که نادان باشد و هر آنچه را که اشتها بکند بخورد و هیچ‌گونه اجتناب و پرهیزی را رعایت نکند. و از تناول و استفاده از داروهای تلخ خودداری نماید چقدر متحمل ضرر و زیان می‌شود، عیناً کسیکه در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه‌ای داشته باشد و به گناهان و لذت‌های فانی دنیا و هر آنچه که نفسش تقاضا بکند برسد، نهایتاً متحمل ضرر و زیان زیادی می‌شود و در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذاب‌های الهی ندارد.

تقوا: یعنی پرهیزکردن از هر چیز مضر و انجام‌دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل کردن به هر چه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری کردن از کلیه‌ی مظاهر مضر و زشت. و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیات. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحث‌های اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقوا باشند^(۱). از بارزترین نشانه‌های تقوا این است که انسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی

۱- مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ ﴿۱۶۲﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته‌ی خداوند است از او بترسید - با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامن گیرید - و شما نمیرید مگر آنکه در حالت مرگ مسلمان باشید و بر مسلمانی بمیرید».

کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«جهاد بر شما واجب گشته است و حال آنکه آن بر شما سخت می‌آید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد».

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ [النازعات: ۴۰-۴۱].

و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفسش را از هوا و هوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه او است.

﴿وَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۷].

«شما دوست می‌داشتید دسته‌ای در جهاد نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست».

عدم رعایت تقوای الهی باعث ضرر مند شدن در دنیا و قیامت می‌شود. در اینجا لازم است به این مسئله اشاره شود، همانطور که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می‌شود باز دارد و اگر دچار بیماری شد باید برای مداوا تلاش نماید، در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد. تقویت علم و تقویت ایمان به خدا و تفکر و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات، اسباب عدم نگهداری و عدم مواظبت قلب می‌باشند. و هر بیماری را باید با

نقطه‌ی مقابل آن مداوا کرد، مثلاً شبهات را باید با دلایل روشن و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می‌گفت: علوم بر پنج دسته‌اند: علمی که باعث حیات و زنده ماندن دین می‌شود که همان علم توحید و عقیده‌ی صحیح است و علمی که غذای دین است، همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است و علمی که درمان دین است، علم فتوی و شریعت است و علمی که بلا‌ی دین است، و همان بدعت‌هایی است که ساخته‌اند. و علمی که از بین برنده‌ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهنات است).

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و در هر آدمی فطرتی الهی بودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی در اثر ناملایمات محیطی که مهمترین آنها همان چیزی است که پیامبر (ﷺ) در حدیث مبارکش به آن اشاره فرموده فطرت، دچار انحراف و گمراهی می‌شود. پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه أو ینصرانه أو یمجسانه کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»: «هر مولود بر فطرت خداشناسی متولد می‌شود. ولی پدر و مادرش بعداً او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند. همانطور که بچه‌ی حیوان، به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً بچه‌اش دچار نقص عضو می‌گردد». و خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنْتُونَ ﴿٦٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا
الْحَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿٦٧﴾﴾
[الروم: ۲۶-۲۷].

«هر که و هر چه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست و جملگی فرمانبردار او هستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند و این برای

او آسانتر است - زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده‌ی آن را نیز دارد - بالاترین وصف در آسمانها وزمین متعلق به خدا است».

﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [الروم: ۲۹-۳۰].

ترجمه: «مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگاهی پیروی می‌کنند. چه کسی می‌تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه کرده باشد هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یاری‌واری نخواهد بود. روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی‌دینی، و از راسترویی به کجرویی کشاند این است دین و آئین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

در این آیات خداوند این نقطه را خاطر نشان می‌سازد که بندگان را بر فطرت خداشناسی و اینکه با تمام وجود بوسیله‌ی توحید و عبادت به سوی خداوند متوجه بشوند آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می‌گیرد ولی اگر برخلاف فطرت، حرکت بکند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته دچار هلاکت و نابودی می‌شود. بی‌تردید فطرت سالم برای ادامه‌ی حیاتش نیاز مبرم به آب و آذوقه دارد که آن چیزی جز علم، عمل و ایمان نیست. چنانکه پیامبر (ﷺ) در حدیث ابن مسعود (رضی الله عنه) می‌فرماید: «إِنَّ كُلَّ أَدَبٍ يَحِبُّ أَنْ تَوْتِيَ مَادَبَّتَهُ وَإِنْ مَادِبَةُ اللَّهِ هِيَ الْقُرْآنُ»: «هر مهمانداری دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است».

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دل‌های مؤمنان و وسیله ای برای رسیدن به حق نازل کرده است. بی‌تردید در این میان تلاش‌هایی توسط برخی انسان‌های ناباب صورت می‌گیرد تا رابطه‌ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقامت در مقابل اینگونه مصیبت‌ها مانند صبر در مقابل مصیبت‌های جسمی، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «ما یصیب المؤمن من وصب ولا نصب ولا هم ولا حزن ولا أذى - حتی الشوكة یشاکها - إلا کفر الله بها خطایاه:» «به انسان مومن هیچ اندوه و خستگی‌ای نمی‌رسد حتی خاری که در وجودش می‌گسلد، مگر اینکه کفاره‌ی گناهانش می‌گردد». و خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳].

هرکس کار بدی کند در برابر آن کیفر داده می‌شود. اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک نشود نیازمند این است که در آخرت گناهانش پاک شود که پاک‌ی گناهان در آنجا با عذاب خداست.

وقتی بگوئیم: خدایا، بر فلانی رحم کن. خداوند می‌گوید: همینکه او را بیمار کرده‌ام، بر او رحم نموده‌ام. و همچنین پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «المرض حطة، یحط الخطایا عن صاحبه كما تحط الشجرة الیابسة ورقها»: «بیماری فروریزنده است، گناهان را همانطوری فرو می‌ریزد که درخت خشکیده برگ‌هایش را فرو می‌ریزد» در مورد برخی از بیماری‌های جسمی آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلو، و همچنین مردن به سبب غرق‌شدن، سوختن و انهدام چیزی بر روی انسان. البته این‌ها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی‌شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می‌شود. در بیماری‌های قلب و معنوی اگر کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد، شهید است. مانند: ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می‌دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماری‌های قلب محسوب می‌شوند که اگر قلب تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می‌شود و اگر به آنها توجه ننماید آرام می‌گیرد. در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن همواره در معرض حملات شیطان و وسوسه‌هایش می‌باشد. و هر آن، احتمال می‌رود که دچار انواع بیماری‌ها بشود، از اینرو باید شدیداً مواظب بود. و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنت‌های صحیح رسول الله فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد صلی الله علیه وسلم و علی آله

و صحبه أجمعین

منابع استفاده شده در ترجمه

- ۱- تفسیر القرآن العظیم؛ ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر
- ۲- تفسیر ايسر التفاسیر؛ ابوبکرین جابرالجزائری
- ۳- تفسیر جلالین؛ جلال الدین سیوطی و جلال الدین محلی
- ۴- تفسیر نور؛ دکتر مصطفی خرمدل
- ۵- صحیح مسلم؛ بشرح امام نووی
- ۶- معارج القبول؛ حافظ حکمی
- ۷- التاج الجامع للاصول؛ منصور علی ناصف
- ۸- ریاض الصالحین؛ امام نووی
- ۹- اللؤلؤ والمرجان؛ محمد فواد عبدالباقی
- ۱۰- مختار الصحاح؛ محمد بن ابی بکر عبد القادر الرازی
- ۱۱- فرهنگ لغت المنجد؛ محمد بندرریگی
- ۱۲- فرهنگ لغت نوین؛ مصطفی طباطبایی.